



جبهه ملی ایران در انتخابات

فرمایشی شرکت نمی کند

...جبهه ملی ایران شرکت در انتخابات رئیس جمهوری را تا یید سیاستهای غلط منتخبین حاکمیت در سالهای گذشته و ادامه وضع رقت بار اجتماعی فعلی و تداوم یافتن آن میداند. بنا بر این، اعضای جبهه ملی ایران در چنین نمایشی که نام انتخابات بر آن نهاده اند و به طور کلی از موازین انتخابات سالم و عادلانه به دور است شرکت نخواهند کرد و تحت هیچ شرایطی به انتخاب بین بد و بدتر تن نخواهند داد.

ما ایران را آزاد خواهیم کرد

ایران آزاد

ارگان جبهه ملی ایران (هلند)

سال دوازدهم شماره ۱۲۸ خرداد ۱۴۰۳

تا وقتی رژیم فاسد اسلامی در ایران حاکم است، خاورمیانه نمیتواند به صلح پایداری دست یابد. و بقول معروف سرافعی در تهران است و تا قطع نشود وضعیت به همین منوال پیش خواهد رفت.



ناخدا محمد فارسی

مردم متحد

هرگز شکست

نمی خورند!

نمایه

صفحه	نهیسته	نویسنده
۳	جبهه ملی ایران در انتخابات فرمایشی شرکت نمی کند.	جبهه ملی ایران
۴	بکوشیم تا فردای ایران را بر پایه مردم سالاری بنا کنیم	جبهه ملی ایران
۶	حکومت ایران در سرکوب بهائیان مرتکب «جنایت علیه بشریت» شده است	دیده بان حقوق بشر:
۷	دل نوشته ای از سعید ماسوری زندانی سیاسی در زندان قزلحصار	سعید ماسوری
۸	حاکمیت ایران به جزایر سه گانه به گواهی تاریخ	شهروند
۱۱	چهار نهاد اصلی قدرت در اتحادیه اروپا کدامند؟؛ قانونگذاری مشترک برای ۲۷ کشور چگونه اجرایی می شود؟	از یورونیوز فارسی
۱۴	عدالت خواهی تو خالی	جتبی نظری امنیه
۱۶	نگاهی به سیاست نامتعادل کشورهای دمکراتیک غرب به جنگ غزه	ناخدا محمد فارسی
۱۸	سرانجام، عدالت! اما آیا اسرائیلی ها بیدار خواهند شد؟	گیدئون لوی، برگردان بهروز عارفی
۱۹	استحاله سرمایه داری ملی به سرمایه داری دولتی	سهیلا ترابی فارسانی
۲۳	مدارس ایران در بستر فقر، قدرت و ثروت	همایون معمار
۲۸	انقلابی که با دو ترانه آغاز شد	الکس فرناندز برگردان: عرفان ثابتی
۳۱	انتخابات به سبک دیکتاتورها	بیژن اشتری
۳۲	تنها تر از ماه	منصور یاقوتی

پست ۴ ایران آزاد

هم وطنان آزادیخواه: نارنمای جبهه ملی ایران - هلند بر روزی شبکه اینترنت به دلیل مشکل فنی خارج از دسترس می باشد. از شما صمیمانه درخواست می کنیم ایران آزاد را در بین دوستان خود پخش نمایید. با سپاس فراوان

post4iraneazad@gmail.com

آدرس ایمیلی:

جبهه ملی ایران در

انتخابات فرمایشی

شرکت نمی کند

هموطنان عزیز! ملت شرافتمند ایران!

«نظام جمهوری» یک سیستم حکومتی است که بر مبنای اصول دموکراسی و در شرایط وجود آزادی های سیاسی مانند آزادی احزاب، آزادی اجتماعات، آزادی مطبوعات، آزادی انتخابات و آزادی مردم برای گزینش کاندیدای مورد نظر خود، شکل می گیرد. در «نظام جمهوری»، افراد ملت یا مستقیم و یا به طور غیر مستقیم و از طریق پارلمان، فردی واجد تمام صلاحیت های لازم را به عنوان رئیس جمهور انتخاب میکنند تا اداره امور کشور را برای دوره ای معین در اختیار گرفته و در مقابل مردم و نمایندگان آنها پاسخگو باشد.

در ساختار حکومت جمهوری اسلامی، رئیس جمهور، فردی فاقد اختیار در سیاست های کلان و مهم کشور بوده و به قول یکی از انتخاب شدگان سابق، یک «تدارکاتچی» بیشتر نیست و حق اعمال حاکمیت به نمایندگی از جانب ملت را ندارد. در این ساختار به کار بردن واژه «رئیس جمهور» بدون مسمی بوده و انتخاب رئیس جمهور کلاً بلا موضوع است.

صرفنظر از این که، مخدوش بودن «اصل جمهوریت»، در ساختار جمهوری اسلامی، کلاً انتخاب رئیس جمهور را بی حاصل و بی معنا می نماید، در همین ساختار پر از نقص و ابهام نیز نحوه ی انتخاب یک «تدارکاتچی» به نام رئیس جمهور با هزار ترفند و اما و اگر همراه می باشد.

بعد از مرگ غیر منتظره رئیس جمهور و ابهامات فراوان مربوط به آن، حکومت، برنامه انتخابات ریاست جمهوری زود هنگام را برای انتخاب جانشین او شروع کرد. شورای نگهبان انتصابی از میان حدود ۸۰ نفر کاندیدای ثبت نام کرده، شش نفر را مطابق سلیقه خود مشخص کرد که مردم می توانند به آنان رای دهند. شش نفری که همگی از مهره های ناکارآمد و مردود شده حکومت و از مسببان بحران های عظیم موجود در کشور هستند. برخی از آنان در نزد افکار عمومی متهم به انواع فساد بوده و بعضی با داشتن نظریات قوم گرایانه و افکاری که واگرایی اجتماعی را ترغیب و تشویق می کند، برای وحدت ملی و یک پارچگی کشور خطرناک هستند. عجیباً که در بین آنان یک فرد پاک دست، وطن دوست، آزادیخواه و مورد وثوق مردم نیست.

جمهوری اسلامی تظاهرات و اعتراضات مسالمت آمیز بانوان و جوانان این سرزمین را که از دو سال پیش با شعار زن، زندگی، آزادی به خیابان آمدند، به شدیدترین شکل ممکن سرکوب نمود، به طوری که در جریان این خشونت ها، صدها تن کشته و مجروح و هزاران نفر بازداشت شده و به زندان ها فرستاده شدند. اعدام برخی از بازداشت شدگان خانواده های زیادی را داغدار نمود، و نارضایتی مردم را از حاکمیت جمهوری اسلامی به شدت افزایش داد. نتیجه این رفتار ها و ناکارآمدی های دولت ها در چند دهه گذشته پس از انقلاب، در انتخابات چند ماه پیش مجلس شورای اسلامی دیده شد که در آن مشارکت ناچیز حتی کمتر از ده درصد افراد واجد شرایط، بخوبی بی اعتمادی کامل افراد بیدار جامعه ما و فاصله عمیق مردم کشورمان را با حاکمیت جمهوری اسلامی نشان داد. در شرایط فعلی مردم ما خواستار تحول و انتخاب راه نو برای تعیین سرنوشت خود و تغییر ساختار از راه آزادی کامل احزاب و مطبوعات و آزادی بیان و اظهار عقیده میباشند.

جبهه ملی ایران شرکت در انتخابات رئیس جمهوری را تا پید سیاستهای غلط منتخبین حاکمیت در سالهای گذشته و ادامه وضع رقت بار اجتماعی فعلی و تداوم یافتن آن میدانند. بنا بر این، اعضای جبهه ملی ایران در چنین نمایشی که نام انتخابات بر آن نهاده اند و به طور کلی از موازین انتخابات سالم و عادلانه به دور است شرکت نخواهند کرد و تحت هیچ شرایطی به انتخاب بین بد و بدتر تن نخواهند داد.

شورای مرکزی جبهه ملی ایران
تهران- بیست و ششم خرداد ماه ۱۴۰۲

بکوشیم تا فردای ایران را بر پایه مردم سالاری بنا کنیم

ساقط گردید و همان نیروهای اشغال گر فرزندش را به جای او بر اریکه سلطنت نشانند. در سال های پس از سقوط رضا شاه، مجددا نسیمی از آزادی در فضای ایران وزیدن آغاز کرد. در چنان فضایی در سال های دهه 20 نهضت ملی ایران شکل گرفت، که در ابتدای سال 1330 به تشکیل دولت ملی مصدق منتهی گردید. دولت ملی در مدت 28 ماه قدرت خود، گام های بلندی در مسیر تحقق آزادی و استقلال و توسعه و اعتلای ایران برداشت. اما در 28 مرداد 1332 کودتای انگلیس و آمریکا، با همکاری ایادی داخلی آنان، راه آزادی و مردم سالاری و اعتلا را بر ملت ایران بست و بساط اختناق و دیکتاتوری 25 ساله را در میهن ما پهن کرد، نتیجه ی عملکرد رژیم برخاسته از آن کودتا، سوق دادن ملت ما به سوی انقلاب بهمن 57 بود. انقلابی که از طرف مردم با شعار استقلال و آزادی شروع شد، اما توسط اقتدار گرایان دست یافته به اهرم های قدرت ربوده شد و به کژراهه رفت و به اهداف ملت ایران پشت پا زده شد. اکنون 45 سال از استیلای حکومت جمهوری اسلامی سپری شده و در نتیجه سیاست های غلط حاکمان جمهوری اسلامی و قدرتمداران برخاسته از انقلاب، کشتی کشور در زمینه های مختلف به گل نشسته است. از لحاظ اقتصادی، طی این مدت، ارزش پول ما در برابر ارزهای خارجی، هزاران مرتبه تنزل یافته، تولید داخلی ویران گشته، فسادهای مالی باور نکردنی و غارت اموال عمومی به امری رایج تبدیل شده، کمر ملت ایران زیر بار تورم و گرانی روز افزون و طاقت فرسا و فقر و بیکاری وحشتناک خم گردیده است.

پایدار قرار گرفتند. از اواخر قرن هفدهم، اختراع ماشین بخار نیز بر سرعت چرخ های توسعه آن ها افزود و در رسیدن جوامع اروپایی به شرایط پیشرفته و مطلوب و خوشبختی شهروندان کمک نمود. در سرزمین ما ایران اندیشه ترقی خواهی و فکر دموکراسی از حدود یکصد و پنجاه سال قبل، چند دهه قبل از انقلاب مشروطیت، خود را نشان داد و بالندگی آغاز کرد. سر انجام اندیشه آزادی و مطالبه مردم سالاری در سال 1285 به بار نشست و به پیروزی انقلاب مشروطیت منتهی گردید. البته باید در نظر داشت که جنگ پیدا و پنهان قدرت های اثر گذار آن زمان یعنی دولتین روس و انگلیس در رویداد های ایران بی تاثیر نبود، کما اینکه، اندک زمانی پس از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس اول شورای ملی، محمد علی شاه قاجار با تحریک و حمایت روس ها مشروطیت را ملغی اعلام کرد و مجلس را به توپ بست و به قلع و قمع و کشتار آزادیخواهان پرداخت و بدین گونه دوران استبداد صغیر رقم خورد. دیری نگذشت که با همت و قیام آزادیخواهان وطن دوست و حرکت آنان از آذربایجان و گیلان و فارس به طرف تهران محمد علی شاه متواری و به سفارت روس پناهنده شد و مشروطیت اعاده گشت. هنوز نهال نو پای آزادی به سایه گستری و استواری نرسیده بود که کودتای سوم اسفند 1299 رضا خان و سید ضیاء با هدایت انگلیس ها ارکان مردم سالاری و مشروطیت را تعطیل و حکومت فردی و استبدادی را این بار با ظاهر مشروطیت تا مدت 20 سال بر کشور تحمیل نمود. در شهریور 1320 با اشغال خاک ایران توسط متفقین، حکومت دیکتاتوری رضا شاه

رشد و توسعه ی سرزمین کهنسال ما، ضامن عزت این مرز و بوم و رفاه و سعادت ملت ایران خواهد بود. خوشبختانه این وطن، با دلایلی روشن و قابل قبول، تمام ظرفیت ها و امکانات لازم برای رشد و ترقی را نیز داراست. از همین روی ملیون و میهن دوستان تلاش کرده و می کنند تا کشور را به سوی جاده ترقی و توسعه رهنمون سازند. از همین نقطه و بر همین اساس است که مبارزات سیاسی ملیون وطن خواه ایران با مخالفان پیشرفت و توسعه، اعم از سودجویان خارجی و یا عوامل داخلی آنها آغاز می گردد.

نگاهی به تاریخ جهان نشان می دهد که اعتلا و پیشرفت کشور ها و توسعه پایدار در آن ها در سایه حکومت های قانون مدار برخاسته از رای و اراده شهروندان، یعنی در جوامع بهره مند از دموکراسی و حاکمیت ملی تحقق می یابد. ممکن است در نظام های دیکتاتوری هم توسعه های آمرانه در بعضی از برهه ها و در برخی از کشورها دیده شود، ولی این گونه توسعه های آمرانه، تک بعدی، ناپایدار و مقطعی هستند و تداوم ندارند و راه به جایی نمی برند. به عنوان نمونه بارز در زمینه توسعه پایدار می توان از کشورهای اروپایی نام برد. اروپا در قرون وسطی، بیش از ده قرن زیر سلطه ی کلیسا و حکومت های استبدادی مرتجع وابسته به کلیسا درجا می زد. پس از طی آن دوران سیاه، از قرن پانزدهم به بعد به تدریج در کشور های اروپایی سلطه کلیسا و حکومت های استبدادی وابسته به آن برکنار شدند و ارکان دموکراسی مانند قانون اساسی، پارلمان، احزاب و مطبوعات آزاد شکل گرفتند. به برکت تحقق مردم سالاری، جوامع اروپایی در شاه راه ترقی و توسعه ی واقعی و

از نظر سیاست خارجی به جای تعامل محترمانه و خردمندانه با جامعه جهانی و کشورهای منطقه، با اکثر کشورهای همسایه و اغلب جهانیان در حال منازعه و مخاصمه بوده و مورد تحریم قرار داریم. مداخلات جمهوری اسلامی در کشورهای منطقه بر پایه تصورات ایدئولوژیک، با هزینه های گزاف از جیب ملت ایران صورت گرفته و همچنان صورت می گیرد. این مداخلات، علاوه بر خسارات مالی و جانی، امنیت ملی سرزمین ما را هم در معرض خطرات جدی قرار می دهد. سیاست خارجی ما تنها در روابط با روسیه و چین تعریف می شود. روابطی که از جنس زیر سلطه بودن و باج دادن و تن دادن به اجحافات آنان شکل گرفته است. در زمینه سیاست داخلی، جمهوری اسلامی به جای احترام گذاشتن به ملت ایران و حفظ منافع ملی و توجه نمودن به خواسته های بر حق مردم و رعایت حقوق و آزادی های اولیه و انسانی آنان، برنامه خود را بر اساس سرکوب و اعمال خشونت، ایجاد رعب و وحشت، بازداشت و شکنجه و اعدام پایه گذاری کرده و پیش می برد. برای مجبور کردن بانوان به حجاب اجباری، هر روز آنان را مورد ضرب و شتم و بازداشت قرار می دهند، و فیلم های تائر آور این بر خورد ها در رسانه های بین المللی، حیثیت و شان ملت بزرگ و با فرهنگ ایران را در انظار جهانیان مخدوش کرده و زیر سوال می برد. ندانم کاری ها و اقدامات کارشناسی نشده و غیر علمی، محیط زیست کشور را دچار مخاطرات عظیم و ویرانگر نموده است. فرار گسترده مغز ها به ویژه پزشکان و مهندسان و دانشمندان در رشته های مختلف، از کشور به علت شرایط نا هنجار موجود تا آنجاست که حدود ده در صد از جمعیت ایران که اکثر آن ها افراد نخبه و آینده ساز برای جامعه هستند، در خارج از مرز ها و در کشورهای مختلف جهان پراکنده شده اند. واضح است که این مسئله چه لطامات جبران نا پذیری به امر سازندگی و تعالی این سرزمین وارد می نماید.

حکومت جمهوری اسلامی برای مقابله این بحران ها که خودش ایجاد کننده آنهاست، هیچ طرح و برنامه و توانی ندارد. بی کفایتی تا آنجاست که نه تنها از اداره کشور و نیازهای مردم، بلکه از حفظ جان مقامات ارشد و نظامیان بلند مرتبه خود نیز عاجز است. به عبارت دیگر، باید گفت که

حکومت برای خود آینده ای باقی نگذاشته و رفتنی است. تغییر و تحول در ساختار معیوب مدیریت کشور جبر زمان بوده و گریز ناپذیر است. در این گردنه خطیر و حساس تاریخ، ملت ایران باید هوشیارانه و خردمندانه عمل نماید. تا دور تسلسل باطل و گرفتاری تاریخی که طی 150 سال گذشته از تحقق مردم سالاری و حاکمیت ملی جلوگیری نموده باز هم تکرار نشود. در تغییر و تحول آینده مردم ایران باید به هیچ وجه از کسب آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی، جدایی دین از حکومت، حفظ یک پارچگی سرزمینی و استقرار حاکمیت ملی در نظام برخاسته از رای و انتخاب ادواری خود کوتاه نیایند. و مراقب باشند تا در آینده عنان اختیار کشور در دست کسانی که به دموکراسی و استقلال کمترین باوری ندارند قرار نگیرد. جامعه امروز ایران جامعه ای متکثر است و از احزاب با طرز تفکرهای متفاوت و اقوام مختلف و جوامع مدنی گوناگون و نسل جوانی که خواهان زندگی متعارف می باشد، تشکیل یافته است. واضح است که به حکم موازین دموکراسی همه ی این تفکرات مختلف، حق فعالیت در راستای اهداف خود و حق ابراز عقیده دارند. اما وطن خواهان آینده نگری که به آزادی و استقلال و عدم وابستگی و حاکمیت ملی بر اساس رای و انتخاب ملت باور دارند، نمی توانند برای ساختن ایران آزاد آینده با کسانی که طرز تفکری مغایر با آزادی و استقلال و حاکمیت ملی دارند متحد و همراه شوند. این «راه» است که «همراه» را معین می کند. میلیون چگونه می توانند اجازه دهند که تلاش هایشان مورد سوء استفاده قرار گرفته و باز هم «همه با هم» «سال 57» و نتایج اسفبار آن تکرار شود. صف ها باید برای مردم مشخص باشد. این گرایش و اقبال ملت ایران به صف هاست که باید تعیین کننده باشد. به معتقدان حکومت دینی که کارنامه ی پر از فساد و نتایج عملکرد ناشایست آنان در این 45 سال به گونه ای هویدا گشته که نیازی به توضیح ندارد، چگونه می توان امید داشت؟ با سلطنت خواهان که در واقع چگونگی حکومت اقتدار گرایانه آنان در مدت 72 سال فاصله بین انقلاب مشروطیت تا انقلاب 57، علاوه بر استبداد و دیکتاتوری و انواع مفاسد، موجب از دست رفتن بخش های ارزنده ای از خاک ایران شده و

نیز نوع رفتارشان، به شرایط اسفبار کنونی منتهی گردیده، چگونه می توان همراه شد؟ از کسانی که یک پارچگی این سرزمین و یگانگی ملت ایران را نشانه گرفته و از ملیت های ایران سخن می گویند و دانسته یا ندانسته تیشه به ریشه موجودیت وطن باستانی ما می کوبند چه انتظاری می توان داشت؟ به کسانی که با حرکت مسلحانه، خشونت طلبی، تنش آفرینی و همکاری با قدرت های بیگانه، نیروهای فراوانی را به گمراهی برده و از جنبش مدنی و آزادیخواهانه ملت ایران دور کردند و جز به دیکتاتوری از نوع دیگر فکر نمی کنند چگونه می توان برای دستیابی به دموکراسی اطمینان پیدا کرد؟ ما با اعتقاد کامل به موازین دموکراسی، حضور و وجود افکار و اندیشه های مختلف در جامعه را پذیرا هستیم. اما نمی توانیم با نخله های فکری که آینده کشور را از آزادی و استقلال، حاکمیت ملی، یکپارچگی سرزمینی، جدایی دین از حکومت و نظام انتخابی با رای مردم یعنی نظام جمهوری فاصله دارند اتحاد و همراهی داشته باشیم. تجربه شکست خورده «همه با هم» در انقلاب 57 در جلوی چشم ماست.

جبهه ملی ایران به منظور پیشگیری از هر شکلی از اقتدارگرایی و با هدف دستیابی به حاکمیت ملی و مردم سالاری در فردای ایران، فارغ از هر گونه برتری جویی سازمانی، پیشنهاد تشکیل یک «کنگره ملی» را ارائه نموده است. بر اساس این پیشنهاد مجمعی از نمایندگان منتخب احزاب، جوامع مدنی، اتحادیه های صنفی، سندیکا ها و افشار مختلف جامعه می توانند در شرایط مقتضی، تحت عنوان «کنگره ملی» در کنار هم قرار گرفته و مراحل تغییر و تحول در کشور را به پیش ببرند. بدین شکل، اولین سنگ بنای فردای ایران بر اساس شاخصه های مردم سالاری بر زمین نهاده خواهد شد.

دیده بان حقوق بشر: حکومت ایران در سرکوب بهائیان مرتکب

«جنایت علیه بشریت» شده است



دیده بان حقوق بشر در بیانیه تازه‌ای گفته است سرکوب نظام‌مند بهائیان در ایران در طول چندین دهه، به منزله «جنایت علیه بشریت» تلقی می‌شود و رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه کیفری بین‌المللی است.

۱۳ فروردین ۱۴۰۳

سازمان دیده بان حقوق بشر در گزارشی که دوشنبه ۱۳ فروردین / یکم آوریل منتشر کرد اعلام کرد که اقلیت بهائی در ایران از زمان انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ با «طیف گسترده‌ای از آزار و اذیت‌ها»، از جمله دستگیری‌های خودسرانه، مصادره اموال، محدودیت در حق تحصیل و فرصت‌های شغلی، منع برگزاری آزادانه آئین‌ها حتی در خلوت و حق دفن آبرومندان درگذشتگان خود روبه‌رو شده است.

در این گزارش آمده است:

"تأثیر انباشته سرکوب نظام‌مند چندین دهه توسط مقامات [جمهوری اسلامی]، محرومیت عمدی و شدید از حقوق اساسی و آزار و اذیت بهائیان، به منزله جنایت علیه بشریت محسوب می‌شود. این سازمان غیردولتی مستقر در نیویورک گفت رسیدگی به پرونده بهائیان در ایران در صلاحیت دادگاه

کرده‌اند. این گزارش تأکید می‌کند که جمهوری اسلامی ایران «دشمنی شدید با پیروان دین بهائی» دارد و سرکوب این اقلیت دینی در قوانین کشور جاری و سیاست رسمی دولت است. مایکل پیچ، معاون مدیر بخش خاورمیانه دیده بان حقوق بشر گفت: مقامات ایرانی بهائیان را از حقوق اساسی خود در هر جنبه از زندگی محروم می‌کنند، نه به دلیل اعمالشان، بلکه صرفاً به دلیل تعلق به یک گروه مذهبی. دیده بان حقوق بشر تأکید کرده است که افزایش فشار بین‌المللی بر ایران برای پایان دادن به «جنایت علیه بشریت» بسیار مهم است.

به نظر می‌رسد که این نخستین بار است که یک نهاد بین‌المللی رفتار ایران با بهائیان را «جنایت علیه بشریت» دانسته است. برخلاف سایر اقلیت‌های دینی، مذهب بهائیان در قانون اساسی ایران به رسمیت شناخته نشده است و آن‌ها هیچ کرسی اختصاصی در مجلس شورای اسلامی ندارند.

مشخص نیست که چه تعداد از اعضای جامعه بهائی در ایران باقی مانده‌اند، اما فعالان حقوق بشر بر این باورند که هنوز هم ممکن است چند صد هزار نفر از آن‌ها در ایران باشند.

کیفری بین‌المللی (ICC) است. یافته‌های این گزارش بر منابع مختلف از جمله سیاست‌های حکومت ایران، اسناد دادگاه‌ها و مصاحبه با بهائیان در داخل و خارج از ایران متکی است.

به گفته دیده بان حقوق بشر، در حالی که شدت سرکوب بهائیان «در طول زمان متفاوت بوده است»، اما آزار و اذیت جامعه بهائی ثابت مانده است و «عملاً تمامی جنبه‌های زندگی خصوصی و عمومی بهائیان را تحت تأثیر گذاشته است.»

در این گزارش آمده است:

در سال‌های اخیر، در حالی که مقامات ایرانی اعتراضات گسترده‌ای را که خواستار تغییرات اساسی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در کشور بودند سرکوب کرده‌اند، بهائیان را نیز هدف قرار داده‌اند. آن‌ها به خانه‌های بهائیان یورش بردند، ده‌ها شهروند بهائی و رهبران جامعه بهائی را دستگیر و اموال آن‌ها را مصادره

اصل پنجم منشور جبهه ملی ایران:

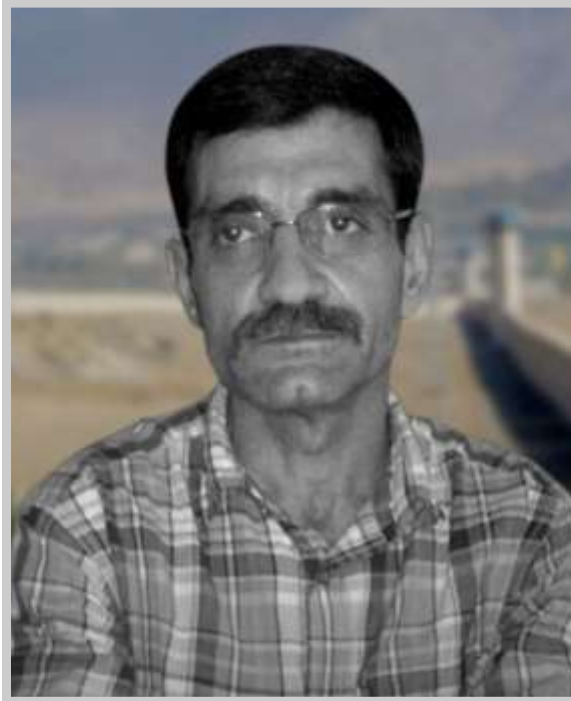
احترام به حقوق شهروندی برابر و اعتقادات دینی و آداب و رسوم و زبانها و گویش های تمامی مردم سرزمین ایران.

دل نوشته‌ای از سعید ماسوری زندانی

سیاسی در زندان قزلحصار

می‌کنیم... و این "تمساح‌های عمامه به سر" برای همه مردم ایران تدارک دیده‌اند... به همین خاطر این عزیزانمان را نه با هم و در یک روز که تک به تک با فاصله روزها و "۱۴ روزها" تیغ بر گلو و طناب بر گردن نگه می‌دارند تا تأثیر رعب و هراس جنایتشان بیشتر و بیشتر باشد! کدام حیوان خونخوار و درنده‌ای با قربانی خود چنین می‌کند؟ اگر هدف هراس و ارباب همگانی نیست؟! پیش از انقلاب و در دهه شصت شنیده بودیم که محکومان را زیر شکنجه می‌برند و محکومان دیگر را پشت درب اتاق شکنجه به انتظار نگه می‌داشتند تا ناله‌ها و فریادهای او را بشنوند و هم زمان همه را شکنجه و مرعوب سازند... اولی این جانپان فراتر رفته و نه فقط با زندانیان که با همه مردم چنین می‌کنند و طناب دار را برگردن کل خانواده محکوم سیاسی و همه مردم نگه میدارند! این تفاوت اشقی‌ترین اشقیایی است که امروزه در حاکمیت ایران هستند با یک جنایتکار معمولی. که محکوم به اعدام و خانواده‌اش را به جایی می‌رساند تا مرگی سریع‌تر را از خدا طلب کند!

فَقُبْحًا لَهُمْ وَ تَرْحَا (رویشان زشت و دلشان پرانوده باد)



ندارم که در حوزه انسانی بوده و قادر باشد این همه جنایت و شقاوت را توصیف کند. پیش‌تر زندان قزلحصار را "قزل اخدود" توصیف کرده بودم ولی شاید بهتر است زندانها را به مرداب‌هایی تشبیه کنم با تمساح‌هایی گرسنه و خونخوار که همچنان که در خیابان‌ها به جوانان و دخترانمان حمله می‌کنند، در مرداب زندان بدنهای آنها را تکه پاره کرده و دندانهای شقاوت و سبوعیت‌شان را در قلب و مغز و چشمان آنها فرو می‌کنند و لابد آوارهای خونین‌شان را به نشانه پیروزی و اقتدار می‌لیسند تا همه ما و مردمان را در آن مرداب وحشت و جنایت فرو کنند... این "۱۴ روز" طناب دار را، تنها بر گردن او نیانداخته بودند بلکه ما (که در واحد دیگر زندان قزلحصار هستیم) و همه عزیزان او، را هم این ۱۴ روز آویخته بر طناب دار نگه داشته بودند! و تنها در اعدام خسرو چنین نکرده بودند بلکه همه روزه و انبوه "۱۴ روزهای" دیگر را در اعدام‌های دیگر مثل اعدام فرهاد، ایوب، آسو، قبالو، قاسم، انور و... چنین کردند...! اینها قصه نیستند، کابوس‌هایی است که زندگی

۲۱ اردیبهشت ۱۴۰۲

چهره‌های مسیح مانند‌ی را تجسم می‌کنم که همه با صلیب‌هایشان بر دوش از تپه "جلیتا" بالا می‌روند که نه سنگینی صلیب را بر دوش و نه فرو رفتن سنگریزه و خار و تیغ را در پاهایشان احساس می‌کنند...! آنقدر که فاجعه هولناک است...! انگار صدای قطع شدن نخاع را در شکستن کمر خودم، خفگی او را در تنگی نفس خودم و لرزش‌هایش بر طناب دار را در همه تن و جانم و انبوه اضطراب و دلهره و سوزش جگر عزیزانش را در سوزش جگر خودم... داغ و سوزنده احساس می‌کنم!

چهارشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۴۰۲ ساعت ۵ بعدازظهر است؛ فکر می‌کردم امروز به‌خیر گذشت و تا سحرگاهی دیگر او زنده است... که خبر اعدامها رسید... عاقبت خسرو را هم اعدام کردند... ای لعنت و نفرین بر آنها و هر آنچه که می‌پرستند...! هر چقدر می‌خواهم احساساتم را در قالب واژگانی در خور و در چارچوب انسانی و به‌اصطلاح حقوق‌بشری بیان کنم نمی‌توانم و واژگانی را سراغ

با وجود مدارک تاریخی قطعی درباره حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه، چرا امارات ادعاها در این زمینه را آغاز کرد؟

حاکمیت ایران به جزایر سه‌گانه به گواهی تاریخ

شهروند ش— شماره ۲۹۷۵ | ۱۴۰۲
دوشنبه ۴ دی

[شهروند] این هفته برای چندمین بار دوباره ادعایی مطرح و رسانه‌ای شد که واکنش‌های مقامات ایران را در پی داشت. این ادعا برمی‌گشت به مجمع همکاری کشورهای عربی و روسیه که به‌منظور گسترش همکاری‌های فی‌مابین، در مراکش برگزار شده بود. بیانیه پایانی این نشست اما با طرح ادعاها تکراری امارات درباره جزایر سه‌گانه ایرانی همراه شد و امضای چنین بیانیه‌ای از سوی روسیه، به انتقادهای گسترده در ایران کشید. این واکنش‌ها و انتقادات از آن رو به‌جا و مناسب است که تاکنون تحقیقات فراوانی درباره حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه انجام و منتشر شده است؛ چه از منظر تاریخی، چه حقوق بین‌الملل و چه وجوه دیگر. نکته مشترک تمام این تحقیقات هم سابقه درازمدت حاکمیت ایران بر این مناطق است. به همین مناسبت در این گزارش، مروری کوتاه خواهیم داشت به اهمیت جزایر سه‌گانه، سابقه تاریخی ماجرا و شکل‌گیری امارات، اما در نهایت به مهم‌ترین نکته خواهیم رسید که پاسخ به این پرسش است: «چرا امارات با وجود سابقه تاریخی قطعی حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه، چنین ادعایی را مطرح کرد؟»

جزایر سه‌گانه، ابزار تسلط ایران جزایر معروف به جزایر سه‌گانه، متشکل هستند از جزایر «ابوموسی»، «تنب بزرگ» و «تنب کوچک». اهمیت نظامی، راهبردی و ژئوپلیتیک این سه جزیره نیز به‌خاطر آن است که به کشورمان امکان می‌دهند تا کنترل وسیع‌تری بر تنگه هرمز داشته باشد.

این سه جزیره در کنار هرمز، لارک، قشم و هنگام که در مجاورت یکدیگر قرار دارند، نوعی منحنی فرضی می‌سازند که قوس دفاعی ایران در تنگه هرمز است و ابزار تسلط کشورمان به شمار می‌رود. در این میان «تنب کوچک» امکان سکونت ندارد، اما «ابوموسی» و «تنب بزرگ»، جمعیت ساکن دارند. ضمن اینکه در کنار جاذبه‌های گردشگری، از منابع مختلف نفت و گاز، شیلات، صید و معدنی نیز برخوردارند.

سابقه ۴ هزار ساله حاکمیت ایران بر این جزایر — بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد در هزاره دوم قبل از میلاد، جزایر سه‌گانه نظیر سایر جزایر خلیج فارس، توسط ایرانیان اداره می‌شد و جزو قلمرو حکومت‌های ایرانی بوده است. در دوران اسلامی نیز این جزایر همواره جزو قلمرو ایالت‌های جنوبی ایران از جمله فارس بودند. به‌ویژه در دوره حکومت شیعی آل‌بویه، تسلط بر این مناطق بلامنازع بود. پس از آن نیز با وجود اینکه دست‌درازی‌هایی شکل می‌گرفت، اما همچنان در حاکمیت ایران بر این جزایر شک‌وشیبه‌ای وارد نشد. حتی زمانی که پرتغالی‌ها جزایر سه‌گانه را اشغال کردند، این مناطق دوباره توسط شاه عباس صفوی توسط نیروهای ایرانی آزاد شد. نادرشاه افشار و کریم‌خان زند هم به این جزایر اعمال حاکمیت کامل کردند و حتی در روزگار سلطنت فتحعلی شاه قاجار هم حاکمیت جزایر تحت مدیریت ایران بود.

آغاز نفوذ استعمار با تضعیف حکومت قاجار در ایران و گسترش نفوذ استعمار بریتانیا در منطقه خلیج فارس، جزایر سه‌گانه نیز تحت کنترل نیروهای انگلیسی

درآمدند. در ابتدا ابوموسی در سال ۱۹۰۴ و سپس تنب بزرگ و تنب کوچک در سال ۱۹۲۱ توسط انگلیسی‌ها اشغال شدند. طی ۵۰ سال بعد هم لندن اداره جزایر مذکور را به شیوخ شارجه و رأس‌الخیمه که توسط انگلیسی‌ها منصوب شده بودند، واگذار کرد. ایران و انگلیس بارها درباره مسئله جزایر سه‌گانه بحث‌های داغی داشتند، با این حال هیچ‌کدام از آنها به نتیجه‌ای نرسید.

۲ روز قبل از تأسیس امارات در تاریخ ۳۰ نوامبر سال ۱۹۷۱، یک روز پس از آنکه نیروهای بریتانیایی، منطقه را ترک کردند و تنها دو روز قبل از زرمه‌های تأسیس کشور امارات، حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه به رسمیت شناخته شد. به این ترتیب که محمدرضا پهلوی حاکمیت بحرین را به رسمیت شناخت تا در ازای آن انگلیسی‌ها، حاکمیت ایران را بر این سه جزیره به رسمیت بشناسند. هرچند این مبادله نوعی باخت بزرگ به شمار می‌آید، اما پهلوی دوم تلاش کرد آن را نوعی پیروزی برای خودش در نظر بگیرد. به این ترتیب نیروهای نظامی ایرانی در ابوموسی به‌صورت رسمی از سوی «شیخ صقر بن محمد القاسمی» (برادر شیخ شارجه) مورد استقبال قرار گرفتند و در همان روز، ایران، شارجه و بریتانیا یادداشت تفاهمی را امضا کردند مبنی بر حق ایران در زمینه مالکیت بر جزایر سه‌گانه.



تاریخ ۲ دسامبر ۱۹۷۱ به وجود آمد و در اندک فاصله پس از تشکیل آن بود که موجودیت جدید به نمایندگی از سوی دو عضو، یعنی شارجه و رأس الخیمه خواستار پیوستن سه جزیره مورد نظر به خاک اتحادیه شد.

امارات چه تاکتیکی را دنبال می‌کند؟ اما نکته مهم این مقاله این است که دکتر مجتهدزاده در ادامه به دلیل ادعای امارات می‌پردازد. او در این مقاله می‌نویسد طرح ادعای سرزمینی علیه دیگر کشورها، تاکتیکی کهن و بسیار مؤثر برای کشور شکل‌گرفته جدید است تا بتواند ملیت برنامه‌ریزی شده جدید خود را قوام دهد و هویت ملی مشخصی را تحصیل کند.

امارات هم این ادعا را مطرح کرد تا از این راه به وحدت و هویت ملی مورد نظر خود برسد. ادعاهای سرزمینی به منظور تسهیل پروسه ملت‌سازی سوابقی هم در منطقه دارد؛ مثل حکومت بعثی عراق در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ که ادعای حاکمیت بر خوزستان ایران را مطرح کرد و آن استان ایرانی را «عربستان» خواند؛ دقیقا به این دلیل که چنین ادعایی می‌توانست اختلافات تاریخی خفته ایرانی-عربی را بیدار کند و به قوام گرفتن یک هویت خالص عربی برای عراق در سرزمین نیمه‌ایرانی بین‌النهرین کمک کند. در واقع امارات بیش از آنکه امید داشته باشد اجماع عمومی، ادعای او را بپذیرد از این طریق قصد دارد هویت تازه‌تأسیس خود را به رخ بکشد و نوعی اثبات هویتی برای خودش دست و پا کند.

حقیقت مطرح کرده است که این جزایر تا اوایل قرن نوزدهم بخشی از قلمروی بی‌چون و چرای ایران در خلیج فارس شمرده می‌شد؛ دورانی که گسترش حضور استعماری بریتانیا در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس آغاز شده و بذر دانه اصلی پیدایش امارات آن زمان کاشته شده؛ آن هم در جایی که محل زندگی قبایل وابسته به ایران بوده، اما دیری نپایید که این قبایل ایرانی وابسته به ایران در لباس امارات عربی غیروابسته به ایران، ولی تحت‌الحمایه بریتانیا ظهور کردند. اوضاع بر همین منوال بود تا زمانی که حمایت بریتانیا از گسترش سرزمینی آنان سبب تشویق ادعای سرزمینی آنان در فضایی شد که در آن دوران تا حدود بسیار زیادی فضایی کاملاً ایرانی بود. اسناد فراوانی در دست است که ثابت می‌کند سراسر منطقه خلیج فارس از دوران‌های کهن باستانی به ایران تعلق داشته است. با این حال استعمار بریتانیا این سه جزیره را در سال ۱۹۰۲ به نام قبایل قاسمی تحت‌الحمایه خود در شارجه اشغال کرد.

اتحاد امارات عربی چطور شکل گرفت؟ دکتر مجتهدزاده در همان مقاله می‌نویسد؛ بریتانیا پیش از واپس کشیدن چتر تحت‌الحمایگی خود، پیشنهاد شکل گرفتن اتحادیه‌ای را مطرح کرد متشکل از امارات تحت‌الحمایه خود؛ ابوظبی، دوی، شارجه، رأس الخیمه، عجمان، فجیره و ام‌القوین به اضافه بحرین و قطر که دو شیخ‌نشین یادشده اخیر به دلایل خاص خود پیوستن به اتحادیه مورد نظر آنان را رد کردند. در نتیجه برنامه‌های یادشده انگلیسی بود که از هفت شیخ‌نشین شبه جزیره مسندم، فدراسیون «امارات متحده عربی» در

پایه ادعای امارات چیست؟ ادعای امارات این است که حاکمیت بر این جزایر در طول تاریخ به‌عهد حاکمانی با قومیت‌های عرب بوده. ضمن اینکه می‌گویند تفاهمنامه سال ۱۹۷۱ تحت فشار به امضا رسیده است. درباره ادعای اول باید گفت ایران همواره در طول تاریخ دیرین خود، کشوری چندقومیتی بوده است و تمام این قومیت‌ها اعم از ترک، لر، گُرد و عرب و ... در این سرزمین زندگی می‌کردند و هنوز هم زندگی می‌کنند. شارجه و رأس الخیمه هم در آن زمان تنها به‌عنوان حکومت‌های محلی اختیار و قدرت داشتند. ضمن اینکه تازه همین حاکمیت را هم بریتانیا به آنها واگذار کرده بود! به این ترتیب چطور می‌توانند ادعا کنند که جزایر سه‌گانه از آن آنهاست! ضمن اینکه همان قومیت‌های عرب پیشین نیز تحت تسلط و کنترل ایران بودند؛ مثل خوزستان یا سیستان و بلوچستان که با وجود قومیت‌های مختلف، همواره تحت لوای ایران بوده‌اند. در واقع اسناد تاریخی و حقوقی به هیچ وجه ادعای امارات را تأیید نمی‌کند. پس با وجود این، چرا امارات گاه و بی‌گاه چنین ادعایی را دوباره مطرح می‌کند؟

ادعا در فضایی کاملاً ایرانی دکتر پیروز مجتهدزاده، مقاله‌ای دارد به زبان انگلیسی تحت عنوان «ادعای ابوظبی بر جزایر سه‌گانه ایرانی، ابزاری برای هویت‌سازی در امارات عربی متحده». «این مقاله سال ۱۲۸۹ در فصلنامه بین‌المللی «ژئوپلیتیک» منتشر شد که نکات جالبی دکتر مجتهدزاده در چکیده این مقاله آورده است. امارات متحده عربی ادعای حاکمیت و مالکیت نسبت به سه جزیره ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک را بی‌توجه به این

من که دیگه رای نمیدم



محمد رضا عالی پیام

هیچکی نگه واه که چقدر این جوون‌ها تن لشن
به هم بدن اس ام اس‌های پ نه پ یا د نه ده
من که دیگه رای نمی‌دم، می‌خوای بده می‌خوای نده
اگه بگن هرکی می‌خواد یللی تللی کنه
هر کس که می‌تونه کودتای مخملی کنه
پارو بره درویش بشه، همش علی علی کنه
اصلا بیاد بجای ما تکیه به صندلی کنه
از این به بعد وزیر می‌شه هرکی که کار رو بلده
من که دیگه رای نمی‌دم، می‌خوای بده می‌خوای نده
اگه سیاستمدارهای متفاوت بسازن
زندون‌ها رو خراب کنن به جاش توالی بسازن
از صورت زندونی‌ها به دونه ماکت بسازن
بعد توک موزه بیرن به غرفه ثابت بسازن
از اون‌ها اسطوره بسازن این هوا و این قده
من که دیگه رای نمی‌دم، می‌خوای بده می‌خوای نده
اگه بیان بگن حجاب رو بیخیالش بشینو
یا دوباره نشون بده بدون سانسور اوشینو
کسی دیگه نگه کجا وایسا چجوری بشینو
کسی دیگه نگرده صندوق عقیهای ماشینو
بگن که آستین کوتاه والله نداره مفسده
من که دیگه رای نمی‌دم، می‌خوای بده می‌خوای نده
اگه سیاست به طرف دین به طرف جدا بشه
سانسور و این مسخره بازی‌ها همش دیگه رها بشه
اگه تو هر محله‌ای چندتا کاباره وا بشه
کنار دریای خزر عین زمون شاه بشه
تو هر کوچه پس کوچه جای سوپری به می‌کده
من که دیگه رای نمی‌دم، می‌خوای بده می‌خوای نده
اگه بیان بگن آقا هرچی تو می‌گی همونه
ماهی سه میلیون و دو بیست تومن بدن به هر خونه
منم می‌گم پول چی چیه؟ ملا چرا فراوونه؟
اینهمه ملا برا چی ولو تو کل ایرونه؟
اونام بگن که جای ملا توی قم یا مشهده
من که دیگه رای نمی‌دم، می‌خوای بده می‌خوای نده
اگه بگن هر کی می‌خواد لباس رنگی بپوشه
قرمز و سبز و صورتی، پوست پلنگی بپوشه
بدون مانتو شلوار لوله تفنگی بپوشه
برقصه و قر بده و دامن تنگی بپوشه
بگن تموم مشکلات از روسری و چارقد
من که دیگه رای نمی‌دم، می‌خوای بده می‌خوای نده
چرا خجالت بکنم یا بکنم رودربایسی؟
تومن چیه؟ قرون چیه؟ بهت بگم حضرت عباسی؟
شیکر بشه به عباسی روغن بشه دو عباسی
آدم پیر رو راست راستی وا بدارن به رقاضی
حتی به اون هالو که شهر قصه رو خوب بلده
من که دیگه رای نمی‌دم، می‌خوای بده می‌خوای نده

جون خودم اگه بگن، هالو گل سرسبده
بگن رو دستش تا حالا، هیچ شاعری نیومده
تموم ریزه کاری طنزو فقط اون بلده
می‌گم که این کارها دیگه قدیمیه، کپک زده
من که دیگه رای نمی‌دم، می‌خوای بده می‌خوای نده
اگه بیان جوازمو، دوباره حاضر بکنن
فیلمهای توقیف شده رو، پروانه صادر بکنن
دفترم رو باز بکنن، صدر دفاتر بکنن
کتابهام رو چاپ بکنن، یا منو ناشر بکنن
بهم بدن به وام تبصریه خارج از رده
من که دیگه رای نمی‌دم، می‌خوای بده می‌خوای نده
اگه کرایه ور بیفته تاکسی مفتکی بشه
تو مترو واسه هر نفر، به واگن تکی بشه
دمکراسی جاننشین سیستم زورکی بشه
اصلا رییس جمهورمون، آقای متکی بشه
بگن که این رفته و اون یکی روی کار اومده
من که دیگه رای نمی‌دم، می‌خوای بده می‌خوای نده
اگه بیان رو پشت بوم هر خونه دیش بذارن
مثل به دولت قوی بیان و پا پیش بذارن
برا گوگوش و داریوش، برنامه تو کیش بذارن
یا اینکه کنسرت قمیشی توی تجریش بذارن
امر به معروف نکنن، که این خوبه یا اون بده
من که دیگه رای نمی‌دم، می‌خوای بده می‌خوای نده
بگن که دختر پسرا، با هم بیان با هم برن
هفت روز هفته تو خونه، پارتی و مهمونی بدن
برقصن و بخونن و بلمبولن، بجنبونن
با همدیگه خوش باشن و شوخی کنن تا می‌تونن
نوار ساسی گوش بدن، یا بندری، یا هاید
من که دیگه رای نمی‌دم، می‌خوای بده می‌خوای نده
صبح که می‌شه در بزبن، مفتکی صبحونه بدن
به کاسه کله پاچه با سنگگ شادونه بدن
بنزین تو ظرفهای بیست لیتری در خونه بدن
به کچل‌ها کلاگیس و به مودارها شونه بدن
امضا بدن وعده هاشون، فلاپی نیست صدی صده
من که دیگه رای نمی‌دم، می‌خوای بده می‌خوای نده
اگه بیان تهرون رو بدن بدست کارشناس
در اختیارش بذارن صدتا تریلی اسکناس
اونم بیاد عوض کنه سیستم شهر رو از اساس
جوری که اشتباه کنن همه با شهر لاس وگاس
بازم می‌گم اینا همش حقه است و دوز و شعبده
من که دیگه رای نمی‌دم، می‌خوای بده می‌خوای نده
بگن که دخترا بیان قلیون مفتی بکشن
تموم دختر پسرا به همدیگه آب بپاشن
اونجوری دوست دارن بشن اینجوری دوست دارن باشن

چهار نهاد اصلی قدرت در اتحادیه اروپا کدامند؟



نگارش از یورونیوز
فارسی

europa
news.

از ششم تا نهم ژوئن (۱۷ تا ۲۰ خرداد) صندوق‌های رای، نمایندگان منتخب اتحادیه اروپا در ۲۷ کشور عضو را مشخص می‌کنند و بدین ترتیب پارلمان اتحادیه اروپا اعضای تازه خود را خواهد شناخت. در ادامه چه اتفاقی خواهد افتاد؟ در این نوشتار شما را با چهار نهاد مهم اروپایی بیشتر آشنا می‌کنیم.

نقش «پارلمان اروپا» چیست؟ نحوه تعامل آن با «کمیسیون اروپا» چگونه است؟ تفاوت‌ها بین «شورای اروپایی» و «شورای اتحادیه اروپا» کدام است؟ این چهار نهاد اصلی که قدرت را در اتحادیه اروپا در دست دارند، اغلب برای خود شهروندان اروپا هم چندان شناخته شده نیستند. در ادامه بیشتر با آنها آشنا می‌شویم.

پارلمان اروپا: تنها نهاد اروپایی که توسط شهروندان انتخاب می‌شود

پارلمان تنها نهاد اروپایی است که اعضای آن مستقیماً توسط شهروندان این اتحادیه انتخاب می‌شوند. این مجمع در کنار شورای اتحادیه اروپا نقش قانونگذار را ایفا می‌کند.

پارلمان اروپا دارای قدرت تصمیم‌گیری در خصوص بودجه است؛ کما اینکه پارلمان، بودجه ارائه شده توسط کمیسیون‌های اروپایی را نیز تایید می‌کند.

این نهاد، همچنین نقش کنترل‌کننده سیاسی اتحادیه اروپا را نیز ایفا می‌کند و رئیس کمیسیون اروپا به لطف رای پارلمان انتخاب می‌شود. پارلمان همچنین می‌تواند کمیسیون را مورد انتقاد قرار دهد که در این صورت کمیسیون یا باید به طور جمعی استعفا دهد و یا اینکه یک کمیسیونر واحد را برکنار کند.

مضافاً اینکه نمایندگان پارلمان اروپا این

شهر استراسبورگ فرانسه است اما نمایندگان پارلمان گاهی در بروکسل بلژیک نیز تشکیل جلسه می‌دهند. در پارلمان اروپا، «سازش کردن» یک مفهوم کلیدی است، به ویژه به این دلیل که هیچ حزبی اکثریت مطلق را در اختیار ندارد. بنابراین همه تصمیمات باید بین اکثریت نمایندگان پارلمان اروپا از ۲۷ کشور و احزاب مختلف به تصویب برسد. این نهاد سیاسی دارای هفت گروه سیاسی مختلف از جمله گروه چپ و سبزها است.

توانایی را دارند که سوالات خود را به صورت کتبی و شفاهی بپرسند و حتی کمیته‌های ویژه طرح سوال ایجاد کنند.

پارلمان چگونه عمل می‌کند؟

پارلمان کنونی اروپا ۷۰۵ نماینده دارد، ولی پس از انتخابات ماه ژوئن، تعداد نمایندگان به ۷۲۰ نفر افزایش خواهد یافت که با رای مستقیم همگانی و در یک انتخابات تک مرحله‌ای برگزیده خواهند شد.

هر چند که مقر اصلی پارلمان اروپا در



روبرتا متسولا، رئیس پارلمان اروپا (وسط تصویر) در مراسم بیستمین سالگرد گسترش اتحادیه اروپا به تاریخ ۲۴ آوریل ۲۰۲۴ در ساختمان پارلمان اروپا در استراسبورگ فرانسه آسوشیتدپرس

حال حاضر شارل میشل بلژیکی این سمت را بر عهده دارد. شورا به طور کلی چهار بار در سال تشکیل جلسه می دهد. با این حال، رئیس آن ممکن است جلسات دیگری را برای رسیدگی به امور فوری تشکیل دهد. لطفاً توجه داشته باشید که «شورای اروپایی» «نباید با «شورای اتحادیه اروپا» که وزیر اتحادیه اروپا را گرد هم می آورد و نه با «شورای اروپا» که یک سازمان بین المللی متشکل از ۴۶ کشور عضو است اشتباه گرفته شود. ناگفته نماند که نقش «شورای اروپا» حمایت و ترویج حقوق بشر، حاکمیت قانون و دموکراسی است.

مسئول بازار داخلی اتحادیه اروپا، مارگرته وستاگر دانمارکی مسئول بخش دیجیتال، و جوزپ بورل اسپانیایی مسئول سیاست خارجی و معاون رئیس کمیسیون اشاره کرد. **شورای اروپایی؛ نباید آن را با شورای اروپا اشتباه گرفت** شورای اروپایی جهت گیری های اصلی اتحادیه اروپا را با اقدامات خود تعریف می کند. نتایج آن ممکن است توسط سایر نهادهای اروپایی دنبال شود یا نشود. این نهاد همچنین نقش آشتی جویانه دارد و در تصمیمات شورای وزیران اتحادیه اروپا مداخله می کند تا وضعیت بحرانی را حل و فصل کند و در صورت بروز اختلاف بین کشورهای عضو، راه حل ارائه دهد. شورای اروپایی در بروکسل تشکیل می شود و سران ۲۷ کشور عضو اتحادیه را گرد هم می آورد. ریاست آن برای یک دوره دو سال و نیمه انتخاب می شود. در

شورای اروپایی در بروکسل تشکیل می شود و سران ۲۷ کشور عضو اتحادیه را گرد هم می آورد. ریاست آن برای یک دوره دو سال و نیمه انتخاب می شود. در



شارل میشل به همراه سران کشورهای عضو اتحادیه اروپا به تاریخ ۲۲ مارس ۲۰۲۴ آسوشیتدپرس



اورزولا فن در لاین، رئیس کمیسیون اروپا در کنار ۲۶ کمیسر دیگر در سال ۲۰۲۱ ویکی پدیا / کمیسیون اروپا

کمیسیون اروپا؛ نهاد اجرایی

کمیسیون اروپا به نوعی تجسم دولت در اتحادیه اروپا است. بنابراین می توان گفت که کمیسیون اروپا مسئول اجرای قوانین مصوب پارلمان و شورای اتحادیه اروپا است. کمیسیون در ارتباط با این دو نهاد، بودجه اتحادیه را به مصرف می رساند.

کمیسیون اروپا همچنین پیش نویس لوایح قانونی را پیشنهاد می کند. به این ترتیب، ابتکار عمل در دست کمیسیون اروپا است و می تواند پیشنهادهای قانونی خود را به قانونگذاران در شورای اتحادیه اروپا و پارلمان ارائه کند.

در خصوص قدرت قضایی کمیسیون اروپا باید اشاره کنیم که این نهاد «نگهبان معاهدات» است و بر اجرای صحیح آنها نظارت می کند. کمیسیون همچنین می تواند در دادگاه دادگستری اتحادیه علیه دولتی که قوانین مصوب ۲۷ کشور عضو را رعایت نمی کند، اقدام کند.

در نهایت، این کمیسیون است که تحت مجوز شورای اتحادیه اروپا، در مورد توافقنامه های بین المللی مذاکره می کند.

کمیسیون اروپا متشکل از ۲۷ مسئول یا همان کمیسیونر است که تعداد آنها با تعداد کشورهای عضو اتحادیه اروپا برابری می کند. کمیسیونرهای اتحادیه اروپا همگی در بروکسل حضور دارند و هر کمیسیون دارای یک حوزه کار موضوعی است.

رئیس کمیسیون اروپا شناخته شده ترین شخصیت این نهاد اجرایی است که مسئولیت آن بر عهده اورزولا فن لاین است و اولین زنی محسوب می شود که سکان هدایت این نهاد را از سال ۲۰۱۹ میلادی به دست دارد.

از جمله سایر کمیسیونرهای سرشناس می توان به تی نری پرتون فرانسوی

قانونی و بودجه تصویب شده توسط کمیسیون مذاکره می‌کند. این نهاد سیاست‌های ۲۷ کشور عضو، به ویژه در مسائل اقتصادی و بودجه را هماهنگ می‌کند و خط مشی سیاست خارجی و امنیتی اتحادیه اروپا را تعیین می‌کند.

این نهاد که اغلب به «شورای وزیران» اتحادیه اروپا ملقب است، در بروکسل مستقر است، و وزرای کشورهای عضو را در پرونده‌های مختلف گرد هم می‌آورد.

در میان شناخته شده ترین‌ها جلسات شورای وزیران اتحادیه اروپا می‌توان به «شورای کشاورزی و شیلات» و «شورای امور خارجی» یا «شورای امور اقتصادی و مالی» اشاره کرد.

ریاست شورای اتحادیه اروپا به صورت چرخشی است، یعنی هر یک از کشورهای عضو به نوبت هر شش ماه یکبار ریاست شورا را بر عهده دارند. در حال حاضر، بلژیک تا پایان ماه ژوئن ریاست شورای وزیران اتحادیه اروپا را بر عهده دارد.



وزیر کشاورزی اسپانیا (چپ) در حال گفتگو با کمیسیر اتحادیه اروپا در حوزه کشاورزی در جریان نشست وزیران به تاریخ ۲۶ مارس ۲۰۲۴ آسوشیتدپرس

میزان بودجه و مسائل مرتبط با قانونگذاری را با پارلمان به شور می‌گذارد. در این زمینه‌ها، شورای اتحادیه اروپا در مورد پیشنهادهای

شورای اتحادیه اروپا: شورای وزیران کشورهای عضو
شورای اتحادیه اروپا منافع ملی کشورهای عضو را نمایندگی کند و

«آروم شدن دل» این شکلیه!

خارج میشه...
برای تمامی قربانیان ظلم مینوسم، اندکی صبر، سحر نزدیک است.

امروز حس میکنم، کوروش کبیرم که جهان رو فتح کرده، یا حافظ که به یارش رسیده، یا خداداد عزیزم ام، که دقیقه ۹۰ گل زده به استرالیا... میگن توی این تاریخ، تو یه نقطه از خاورمیانه، دل یه عالمه مادر «خنک» شد.

شنیده بودم، انتقام شیرینه!

ولی، نچشیده بودم که برآورده شدن آرزوی «دل» یعنی چی... آرام شدن «دل» پس این شکلیه...!

این شکلیه که «خوش باش، که ظالم نبرد راه به منزل»

حس دختری رو دارم که توجنگ جهانی دوم عشقش رو کشتن، اما خیر مرگ هیتلر به گوشش رسیده...!

یا یه پسر عراقی، که خواهرشو سربازای صدام دزدیدن و میشنوه «صدام، کشته شد».

تازه امروز واژه های «اشک شوق»، «آرام جان»، «نسیم باد صبا» رو زندگی کردم...! خنک شدن دل پس همچین مزه ای داره، انگار یه خشم حبس شده، از وجودت



عدالتخواهی توفالی

نه به تقلیل مفهوم عدالت!

ساخت دشمن فرضی، این بار کادوپیچ شده با ژست تحلیل عمیق و زیربنایی.

پلهی اول عدالت

آزادی نیاز لاکچری و مختص افراد پردرآمد نیست! نخستین نیاز انسان

نقض حقوق اولیهی انسانها نمی‌بینید، بالاتر رفتن سطح انتقاد و اعتراضشان را نمی‌بینید، آنها آمده‌اند که بگویند چند فساد کوچک فردی علت است.

یا دسته‌ی دیگری از «آنها» از این هم زرنگ‌ترند. می‌خواهند بگویند اصلاً چه



ماهنامه‌ی دانشجویی «داد»

مفهوم عدالت بازبچه‌ی گفتمان جریان‌های مختلف سیاسی دهه‌های اخیر بوده است. به اسم عدالت



است؛ انسانی افتاده در دام فقر که از تأمین حداقل‌های زندگی هم ناتوان است، در واقع آزادی‌اش برای چگونه‌زیستن از او سلب شده؛ او صرفاً نسبت به بقیه‌ی جامعه بداقبال بوده؛ نه فرصت برابری با دیگران برای پیشرفت داشته، نه اصلاً بستری بوده که او را در مسیر خاصی تشویق و آماده کند و نه حتی زمین بازی همواری برای کسب درآمد داشته است؛ بازتوزیعی هم در نهایت در کار نبوده چون دولت درگیر ایدئولوژی خودش است، نه بهبود رفاه کم‌درآمدها.

کار به فرادستان سیاسی داریم! یک‌سری طبقه متوسط مبتدل بدکردار دارند حق محرومان را می‌خورند. اصلاً چه کسی گفته که مشکل از زمین بازی در کشور ما - و در نتیجه فرادستان سیاسی ما - است؟ نه خیر! مشکل «همه جا یکی ست» و آن هم فلان-ایزم است؛ حالا کار نداریم که تاریخچه‌ی بی‌عدالتی و استبداد فعلی بیش از صفا دو دهه‌ی اخیر است. فقط پیش از آن موقع، فرادستان هنوز دانشمندان علوم انسانی مورد پسند خود را تربیت نکرده بودند که ببینند روشنفکر آمریکایی از چه می‌نالند که آنها هم «ترجمان» آن شوند و همزمان که می‌گویند آمریکا چه بد است، نشان دهند اینجا هم تهنش مقصر عین آنجاست، با ما کاری نداشته باشید:

رانت‌ها داده شده، ساختارهای موازی ریزودرشت ساخته شده و در نهایت به اسم عدالت، آزادی‌خواهی سرکوب شده. اما آیا می‌توان خود را هوادار عدالت معرفی کرد اما نسبت به نقض اساسی آزادی‌ها و حقوق افراد بی‌تفاوت بود؟

نوعی جریان مصنوعی و شاید پرورش‌یافته توسط قدرت و جریان مالی فرادستان در دهه‌ی اخیر ظهور کرده که خود را دغدغه‌مند و دلسوز فرودستان جامعه، به‌ویژه قشر کم‌درآمد جامعه نشان می‌دهد. ممکن است گاهی یک فسادکی افشا کند (لابد در راستای رقابت‌های درون‌سیستمی!)، از عملکرد مسئولی انتقاد کند و در نهایت از وضعیت بد اقتصادی گله کند. اما شما هیچ‌وقت و هیچ‌جا واکنش آن را موقع

روزگاری در مناطقی از دنیا، کشاورزان زمین‌های کشاورزی به همراه خود زمین به فروش می‌رفته‌اند. کشاورز انتخابی نداشته که کجا زندگی کند، چه شغلی پیشه کند، چطور زندگی کند، چقدر تلاش کند و چقدر از زمان خود را به استراحت و تفریح بگذارد، چقدر بخورد و چقدر پس‌انداز کند. حال اگر فرض کنیم صاحب زمین غذای زیادی هم به کشاورز می‌داده و سرپناه خوبی هم به وی داده بوده، با این حال نه می‌شود او را صاحب آزادی دانست و نه رفاه. آمارتیاسن در کتاب «توسعه یعنی آزادی» توضیح می‌دهد که وقتی از بهبود زندگی انسان‌ها یا همان توسعه حرف می‌زنیم، عملاً باید از افزایش آزادی‌هایشان سخن گوئیم. افزایش درآمد مردم یک کشور و کاهش فقر یک بُعد افزایش آزادی‌های انسان‌هاست.

آمارتیاسن در کتاب «توسعه یعنی آزادی» توضیح می‌دهد که وقتی از بهبود زندگی انسان‌ها یا همان توسعه حرف می‌زنیم، عملاً باید از افزایش آزادی‌هایشان سخن گوئیم. افزایش درآمد مردم یک کشور و کاهش فقر یک بُعد افزایش آزادی‌های انسان‌هاست.

رالز در نظریه‌ی عدالت خود نشان می‌دهد اولین لازمه‌ی یک ساختار عادلانه، تضمین برابر حقوق و آزادی‌های اساسی انسان‌هاست. پس از آن است که برابری منصفانه‌ی فرصت‌های اقتصادی مطرح می‌شود و در نهایت اصلی که بیان می‌کند افزایش درآمد کل جامعه باید از طریقی باشد که درآمد محروم‌ترین آحاد اقتصادی را نیز افزایش دهد. آزادی‌های اساسی شامل مواردی مثل آزادی سیاسی (شامل حق مشارکت سیاسی)، آزادی بیان، آزادی جماعت‌ها، آزادی اندیشه و آزادی از دستگیری و توقیف خودسرانه است.

برای لحظه‌ای فرض کنیم که امکان دارد شهر آرمانی «عدالتخواهان» معیشت‌خواه مهربان با سیستم برقرار شود؛ خبری از فساد و خانه‌های

گران‌قیمت مسئولان و پاساژهای رنگارنگ ساخته‌شده‌ی نهادهای «بسیار فرادست» نباشد. اصلاً در اتفاق محیرالعقولی سیاست‌های مدنظر آن‌ها به بهبود زندگی افراد کم‌درآمد منجر شود. اما همچنان هر کس، از کارگری که به دستمزدش معترض است، تا جوان بیکاری که از وضعیت ناراضی است، از کسی که در تویبتر با ترس‌ولرز می‌نویسد تا کسی که موفق شده با تمام موانع بنگاه اقتصادی کوچکش را بزرگ‌تر کند، این‌ها همه هر لحظه این احتمال برایشان وجود داشته باشد که گرفتار و «در بند» گردند؛ ممکن است حتی حق حیاتشان در صورت حضور در خیابان سلب شود. ممکن است پاسخ کلام صرف، برخوردهای شدید باشد. در این جهان خیالی آیا «عدالت» پابرجاست؟

فرض کنید به شما امکان داده می‌شود که میان زندگی در یکی از این دو جامعه انتخاب کنید، با این نکته که شما نمی‌دانید بر حسب شانسی در کجای آن جامعه قرار خواهید گرفت و شروع به زندگی خواهید کرد؛ از جامعه‌ی اول فقط همین را می‌دانیم که اگر در خانواده‌ای با مذهب خاصی به دنیا آمده باشید، امکان محرومیت از تحصیل دارید؛ اگر جایی زندگی می‌کنید که تحت تأثیر سیاست‌های فرادستان دچار بی‌آبی شده است، اعتراض و تجمع برایتان سنگین تمام خواهد شد؛ اگر دگراندیش باشید، سرنوشت فجیعی دارید، آزادی مشارکت سیاسی را به کل باید فراموش کنید، همواره نااطمینانی در بند شدن بدون حکم، یا با حکمی که نه از قضاوت مستقل بلکه از دهان فرادستان بیرون می‌آید وجود دارد -چه فقیر باشید چه ثروتمند، مهم این است که نباید رو در روی مسلمان قرار بگیرید. از جامعه‌ی دوم می‌دانیم که فقر زیاد است و اوضاع اقتصاد نابه‌سامان. از کدام جامعه لاف‌چشم‌انداز بهبود دارد؟ در اوج فقر و ناکارآمدی‌های اقتصادی اگر بشود با زبان تند روزنامه‌نگاری، یا زبان محکم و علمی اهالی آکادمی انتقاد کرد، اگر بشود بسیج عمومی ترتیب داد برای فشار اجتماعی در راستای سیاست‌هایی که بهبود را به ارمغان می‌آورند، اگر آزادی سیاسی باشد که به کمک آن به تدریج قانون و مجریانش را از طریق راهکارهای دموکراتیک تغییر داد؛ اگر بیم در بند شدن و آسیب

فیزیکی و روحی دیدن آن موجود نباشد، ریسک سلب حق حیات به خاطر مخالفت با فرادستان صفر باشد، آنگاه امید زنده است. چون ما اول باید بتوانیم نفس بکشیم تا قادر به بهبود معیشت‌مان باشیم. آزادی با تعریفی گسترده، همه‌ی آنچه است که می‌خواهیم، اما با مراتبی؛ اول آزادی‌های اساسی‌مان قطعی شود تا آنگاه امکان این که آزادی تمام افراد جامعه‌مان برای تأمین رفاه خود تضمین شود، به وجود آید.

رالز در نظریه‌ی عدالت خود نشان می‌دهد اولین لازمه‌ی یک ساختار عادلانه، تضمین برابر حقوق و آزادی‌های اساسی انسان‌هاست.

مخلص کلام

هدف این نوشتار این بود که بگوید تقلیل مفهوم عدالت اولاً به ویژگی‌های غیرساختاری و فردی و دوماً به صرف وضع معیشتی و نابرابری درآمدی نادرست است و چنین گفتمان تقلیل‌گری در خدمت فرادستان سیاسی قرار می‌گیرد تا اعتراض‌ها به بی‌عدالتی کاری به سلب آزادی‌ها و حقوق اساسی که ابزار آن‌ها برای حفظ جایگاهشان است، نداشته باشد. اما نکته‌ای که وجود دارد این است که سلب حقوق اولیه، از حق اعتراض و آزادی بیان تا حق مشارکت سیاسی، خود قطعاً عامل پیرنگی برای رخ دادن فسادهای سیستمی، ناکارآمدی در سیاست‌های اقتصادی، ایجاد نابرابری فرصت به سود حامیان، بی‌تفاوتی در مقابل خواست‌های جامعه، توزیع رانت و مداخله‌گری در تمام شئون اجتماعی و اقتصادی زندگی انسان‌ها می‌شود. بنابراین آزادی و حقوق اولیه، حلقه‌ی اول یک ساختار عادلانه است، هم به لحاظ اهمیت و اولویت ساختاری، و هم به لحاظ بسترسازبودن برای سایر ابعاد عدالت و رفاه. این که آن‌ها ۹۸ به بحث عدالت کاملاً مرتبط می‌شود، فقط برای این نیست که بسیاری از قربانیان آن به شکلی ناعادلانه وضعیت اقتصادی دشواری داشتند، بلکه به این خاطر است که بدیهی‌ترین حقوقشان نادیده گرفته شد.

نگاهی به سیاست نامتعادل کشورهای دمکراتیک غرب به جنگ غزه

تا وقتی رژیم فاسد اسلامی در ایران حاکم است، خاورمیانه نمیتواند به صلح پایداری دست یابد. و بقول معروف سرافعی در تهران است و تا قطع نشود وضعیت به همین منوال پیش خواهد رفت.



و این وظیفه کشور اسرائیل است که با هر قیمتی شهروندان خود را آزاد کند.

صدراعظم آلمان اولاف شولتس در واکنش به آزادی این چهار گروگان اسرائیلی، آن را «نشانه مهم امید» خواند. وی در شبکه ایکس نوشت که این امید بخصوص برای بسیاری از خانواده‌های اسرائیلی که از وضعیت عزیزان خود بیمناک هستند، اهمیت زیادی دارد. رئیس‌جمهور آمریکا در واکنش به رهایی چهار گروگان اسرائیلی گفت: «تا زمان بازگشت همه گروگان‌ها به خانه و برقراری آتش‌بس، دست از تلاش برنمی‌داریم. این اتفاق ضروری است.»

روزنامه آمریکایی «وال استریت ژورنال» به نقل از میانجی‌گران آتش‌بس در غزه نوشته است یحیی سنوار، یکی از رهبران حماس به طرف‌های میانجی از جمله آمریکا، مصر، و قطر هشدار داده که این سازمان «سلاح‌های خود را زمین نخواهد گذاشت و هرگونه طرحی که خواستار چنین چیزی باشد را نخواهد پذیرفت.» اسماعیل هنیه رهبر سیاسی حماس که در قطر مقیم است نیز همانند سینوار اعلام داشت تا پایان جنگ غزه و خروج تمام نظامیان اسرائیل از غزه، گروه مقاومت حماس تسلیم نخواهد شد و به پیکار خود ادامه خواهد داد (۲).

این درحالی است که شبکه تلویزیونی «قاهره نیوز» وابسته به دولت مصر به نقل از محافل بلندیپایه دولتی این کشور گزارش داد که حماس می‌خواهد در روزهای آینده به طرح پیشنهادی بایدن پاسخ دهد. آمریکا قطعنامه مربوط به طرح آتش‌بس سه مرحله‌ای بایدن را به شورای امنیت سازمان ملل ارائه کرد.

گفته او گروه حماس گروگان‌ها را در میان انبوه غیرنظامیان فلسطینی پنهان کرده بود. بنابراین چه کسی مسئول کشته شدن غیرنظامیان است، حماس؟ یا اسرائیل که برای نجات شهروندان خود که مدت ۲۴۶ در اسارت بوده اند؟ اسرائیل آماده است که آتش بس پیشنهادی بایدن را قبول کند ولی حماس به این اقدام که میتواند به پایان جنگ غزه منتهی شود آنرا قبول ندارد، با وجودی که امیر قطر به سران حماس که در این کشور اقامت دارند ابلاغ و تهدید کرده اگر پیشنهاد آقای بایدن را قبول نکنند، آنان را از قطر اخراج خواهند کرد! آیا صحیح نبود که اتحادیه اروپا به آقای جوزف بورل دستور میداد که بر سران حماس فشار بیاورند که آتش بس را قبول کند؟ آیا منافع اروپا در راستای ادامه این کارزار و کشته شدن بیگناهان قرار دارد؟ آیا آقای بورل بدون توجه به نظر اتحادیه اروپا که اکنون درحال انتخابات پارلمان اروپا است از فرصت استفاده کرده و خودسرانه عملیات آزاد سازی گروگان‌ها را محکوم کرده است؟ آیا دست سیاست خارجی رژیم جنایتکار اسلامی ایران در کار است؟ سوالی است که آقای بورل میباید به آن جواب دهد.

نظامیان حماس گروگان‌ها را در بین پر جمعیت ترین مکان‌ها مانند اردوگاه نصیرات زندانی میکند و اگر ساکنان این مناطق اعتراضی داشته باشند، آنها را هم خواهند کشت. بنظر می‌رسد آقای بورل گروگان‌های اسرائیل و دیگر کشورها که در دست حماس اسیرند را «کشته» محسوب میکند؟ یا اقدام اسرائیل برای آزادی شهروندان خود را خلاف قوانین بین الملل میدانند؟ لازم است به آقای بورل یادآور شویم که حماس جنایتکار هنوز تمام گروگان‌ها را نکشته است،

سیاست افرادی که در پشت صحنه باعث کشته شدن مردم بیگناه غزه هستند کمتر از جنایات گروه تروریستی حماس نیست.

ارتش اسرائیل با اجرای عملیاتی پر خطر «عملیات آرنون»، روز شنبه ۱۹ خرداد ۱۴۰۳، چهار گروگان اسرائیلی که از هنگام حمله تروریستی ۷ اکتبر ۲۰۲۲ حماس به اسرائیل، در اسارت بودند را آزاد کرد. مردم آزاده جهان بویژه خانواده این چهار گروگان عملیات آزاد سازی را شجاعانه، قهرمانانه ولی پرمخاطره دانستند و امیدوارند که کشورهای آزاد جهان بویژه، فشار خود بر حماس را برای قبول آتش بس پیشنهادی آقای بایدن رئیس‌جمهور آمریکا افزایش دهند تا بقیه گروگان‌ها آزاد شده و تلفات جانی مردم بیگناه غزه پایان یابد. رسانه اینترنتی رادیو فردا در مقاله ای واکنش‌ها به نجات چهار گروگان را یادآور شده، بویژه مسئول سیاست خارجی اروپا جوزف بورل از جانب اتحادیه اروپا مرگ غیرنظامیان در عملیات اسرائیل را «یک قتل عام دیگر علیه غیرنظامیان» خوانده و این عملیات را بشدید ترین وجه ممکن محکوم کرده و از اسرائیل خواسته «فوراً این حمام خون را متوقف کند (۱).»

این در حالی است که کامالا هریس، معاون رئیس‌جمهور آمریکا نیز در این باره گفت: «خوشبختانه چهار نفر از این گروگان‌ها امشب به خانواده‌هایشان بازگشتند. و ما برای همه جان‌های بی‌گناهی که در غزه از دست رفته‌اند، از جمله کسانی که امروز به طرز غم‌انگیزی کشته شدند، سوگواری می‌کنیم.» سخنگوی نظامی اسرائیل نیز گفته است عملیات آزادسازی گروگان‌ها در قلب منطقه‌ای مسکونی انجام شد، که به

در این قطعنامه از پایان درگیری‌ها در نوار غزه از طریق آتش‌بس و توافق بر سر آزادی گروگان‌ها حمایت شده است. روسیه و چین به عنوان دو عضو دارای حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل نگرانی‌های خود را در باره پیش‌نویس قطعنامه سازمان ملل، پیشنهاد آقای جو بایدن مطرح کرده‌اند. نکته قابل توجه اینکه بدلیل جنگ اسرائیل در غزه، هواداران فلسطینی‌ها از جمله دانشجویان دانشگاه‌های آمریکا بر علیه اسرائیل و جان باختن مردم بیگناه فلسطین در غزه تظاهرات میکنند، ولی با توجه به تاریخ فلاکت بار دیگر وقایع در جهان، بویژه مسلمانان اعتراضی ندارند. این دانشجویان به نفع کردها، اویغورها، مخالفان ایرانی یا قربانیان نسل‌کشی سوریه تظاهرات نمی‌کنند. برای مثال دانشجویان دانشگاه‌های آمریکا و تظاهرات در لندن و دیگر کشورهای جهان بیشتر برای حمایت از فلسطینی‌ها است تا قربانیان اوکراینی توسط روسیه متجاوز.

چگونه می‌توان این واقعیت ضد یهود را توضیح داد؟ جواب این سنوال را آلن هرشویتز پورفسور حقوقدان در مقاله ای در انیستوی گیت استون توضیح داده است (۳). وی اظهار میدارد جواب ساده است: «این تظاهرات برای قربانیان ادعایی آنها نیست، بلکه بیشتر برای عاملان ادعایی است.» عاملان در واقع بیشتر ضد اسرائیل هستند تا طرفدار فلسطین. ترکیه، سوریه، عراق و ایران عاملان انکار حقوق کردها هستند. چین عامل خشونت علیه اویغورها است. رژیم‌های سوریه و ایران مسئول خشونت علیه شهروندان خود هستند. روسیه به اوکراین حمله کرده و هرروزه کشتار میکند. پس چرا بر علیه این جنایات تظاهراتی برقرار نشده و نمی‌شود؟

تظاهرکنندگان از اسرائیل و متحد اصلی آن، ایالات متحده متنفرند. در نتیجه از دشمنان این دشمنان که در این مورد فلسطینی‌ها هستند حمایت می‌کنند. در جنگ‌های قبلی، چپ‌ها از ویت‌کنگ، پل پوت، کره شمالی و کوبا حمایت می‌کردند. بیشتر خود را در ردیف عاملان ادعایی مانند استالین، هیتلر، مائو، کاسترو، چه گوارا قرار داده بودند تا حمایت از قربانیان ادعایی!

انتقاد منطقی از اسرائیل موجه است. اما انتقاد نامتناسب و ساختگی از اسرائیل همزمان با حمایت از فلسطینی‌های افراطی منصفانه

نیست. این حماس است، که عمدتاً مسئول جان بسیاری از قربانیان غیرنظامی فلسطینی است. اسرائیل را می‌توان و باید به خاطر تلفات غیرنظامیان مورد انتقاد قرار داد و محکوم کرد که می‌توانست قابل پیشگیری باشد، اما بسیاری از آنها قابل پیشگیری نیستند. یا بقول معروف در جنگ که حلوا تقسیم نمی‌کنند. حمایت صرف از فلسطین و محکومیت اسرائیل و حامی آن یعنی آمریکا را می‌توان تنها با نفرت متعصبانه از دولت و ملت یهود و آرزوی سرنگونی آنها توضیح داد.

در کتابی بنام دشمنان و همسایگان توسط «ایین بلاک» آمده در آستانه جنگ جهانی دوم، حاج امین الحسینی مفتی اعظم بیت المقدس، رهبر مذهبی مسلمانان در سرزمین کنونی اسرائیل که، تحت قیمومیت بریتانیا اداره می‌شد با هیتلر ملاقات داشت و بر هلوکاست یهودیان مهر تأیید می‌زد. الحسینی اختلاف اعراب و یهودیان را از یک درگیری سر زمین‌های فروخته شده و یا تسخیر شده، به منازعه حل‌نشده بر سر مذهب تبدیل کرد، که تاکنون ادامه دارد. الحسینی فتوا داده بود حاکمیت یهودیان بر حتی یک وجب از سرزمینی که قبلاً عثمانی بوده قابل قبول نیست و، تا ابد سرزمین مسلمانان و بخشی از موقوفه در امانت برای خداوند باقی خواهد ماند. مفتی الحسینی سال‌های جنگ را در برلین به عنوان مهمان هیتلر گذراند و برای گسترش نسل‌کشی هیتلر علیه یهودیان از اروپا تا خاورمیانه طراح آن بود. او در نسل‌کشی یهودیان و دیگران در بالکان شرکت کرد. به همین دلیل، او در پایان جنگ به عنوان جنایتکار جنگی نازی معرفی شد و مجبور شد به مصر فرار کند تا محاکمه و به دار آویخته نشود!

پس از مرگ او، یاسر عرفات، جانشین او شد، که بر تروریسم علیه غیرنظامیان به عنوان اصول پایه ای خود برای از بین بردن دولت-ملت یهود تأکید داشت. الحسینی و عرفات بودند که پیشنهاد راه حل دو دولت و دو ملت را رد کردند. اکنون بزرگترین پشتیبان حماس در

جنگ غزه آیت الله علی خامنه‌ای است. وی در روز ۱۰ خرداد ۱۴۰۳ طی نامه ای خطاب به دانشجویان دانشگاه‌های آمریکا می‌گوید «این نامه را به جوانانی مینویسم که وجدان بیدارشان آنها را به دفاع از کودکان و زنان مظلوم غزه برانگیخته است. جوانان عزیز! دانشجویان در ایالات متحده آمریکا! این، پیام همدلی و همبستگی ما با شما است. شما اکنون در طرف درست تاریخ — که در حال ورق خوردن است — ایستاده‌اید. شما اکنون بخشی از جبهه‌ی مقاومت را تشکیل داده‌اید، و در زیر فشار بی‌رحمانه‌ی دولتتان — که آشکارا از رژیم غاصب و بی‌رحم صهیونیست دفاع میکند — مبارزه‌ای شرافتمندانه را آغاز کرده‌اید.»

لازم است متذکر شویم، از هنگام شروع انقلاب اسلامی تا کنون رژیم اسلامی ایران با اعلام اینکه اسرائیل «شیطان کوچک» و آمریکا «شیطان بزرگ» است و باید نابود شوند از پای نایستاده است. توسط سپاه قدس شبه نظامیان نیابتی در کشورهای خاورمیانه از جمله عراق، سوریه، لبنان و یمن تشکیل داده و با هزینه بسیار بالا از این گروه‌ها بویژه حماس پشتیبانی مالی و تأمین تجهیزات نظامی کرده است. بروایتی طراح حمله حماس ۷ اکتبر بوده که در راستای فتوای حاج امین الحسینی میباشد.

تا وقتی رژیم فاسد اسلامی در ایران حاکم است، خاورمیانه نمیتواند به صلح پایداری دست یابد. و بقول معروف سر افعی در تهران است و تا قطع نشود وضعیت به همین منوال پیش خواهد رفت. متأسفانه در حال حاضر رژیم اسلامی ایران نه اپوزیسیون اثرگذاری در داخل دارد و نه در جهان آزاد و دمکراتیک. همچنین بیانیه آقای جوزف بورل، مسئول سیاست خارجی اروپا بیشتر در راستای دکتین حاج امین الحسینی و آیت الله علی خامنه‌ای است تا حل بحران خاورمیانه و بویژه پایان دادن به جنگ اسرائیل و حماس درغزه.

ناخدا محد فارسی

۱۰ ژوئن ۲۰۲۴

1-<https://www.radiofarda.com/a/32984549.html>

2-[https://www.jpost.com/breaking-news/article-805433?](https://www.jpost.com/breaking-news/article-805433?utm_source=ActiveCampaign&utm_medium=email&utm_content=Gaza%20hostage%20s%20father%20found%20dead%20on%20day%20of%20son%20s%20rescue%20mission&utm_campaign=June%209%2C%202024)

[utm_source=ActiveCampaign&utm_medium=email&utm_content=Gaza%](https://www.jpost.com/breaking-news/article-805433?utm_source=ActiveCampaign&utm_medium=email&utm_content=Gaza%20hostage%20s%20father%20found%20dead%20on%20day%20of%20son%20s%20rescue%20mission&utm_campaign=June%209%2C%202024)

[20hostage%20s%20father%20found%20dead%20on%20day%20of%20son%20s%20rescue%20mission&utm_campaign=June%209%2C%202024](https://www.jpost.com/breaking-news/article-805433?utm_source=ActiveCampaign&utm_medium=email&utm_content=Gaza%20hostage%20s%20father%20found%20dead%20on%20day%20of%20son%20s%20rescue%20mission&utm_campaign=June%209%2C%202024)

[3- <https://www.gatestoneinstitute.org/20688/palestinianism-began-with-nazism>](https://www.jpost.com/breaking-news/article-805433?utm_source=ActiveCampaign&utm_medium=email&utm_content=Gaza%20hostage%20s%20father%20found%20dead%20on%20day%20of%20son%20s%20rescue%20mission&utm_campaign=June%209%2C%202024)

[4- Enemies and Neighbours, Arab and Jews in Palestine and Israel, 1917-2017](https://www.gatestoneinstitute.org/20688/palestinianism-began-with-nazism)

سرانجام، عدالت! اما آیا اسرائیلی‌ها بیدار خواهند شد؟

در این لحظه‌های دشوار، برای اسرائیل بهتر است که سرانجام به درون خود بنگرد تا تصویر خود را ببیند.

اگر روزی اسرائیل به جنایت‌های جنگی محکوم شود، باید به خاطر داشت که ۱۰۶ نماینده مجلس به تیرنه‌ی بنیامین نتانیاهو و یوآو گالانت رای داده اند.

نوار غزه ویرانه است، ساکنان آن کشته، زخمی، یتیم، گرسنه و تنگدست شده‌اند، گرچه بیشترشان بی‌گناه هستند. این کار، آشکارا یک جنایت جنگی است. در اسرائیل، همه گرسنگی دادن را وسیله‌ای مشروع می‌دانند که یا باید از آن پشتیبانی کرد یا با آن مخالفت، همان‌گونه که کشتار جمعی نیز عامدانه صورت گرفته است. چگونه کسی می‌تواند ادعا کند که گرسنگی یا کشتار جمعی عامدانه وجود نداشته است؟

یک روز پس از اعلام حکم دادگاه کیفری بین‌المللی، اسرائیل باید برای یک حسابرسی ملی درون‌نگر آماده شود، کاری که هرگز انجام نداده است. هر اسرائیلی باید از خود بپرسد: چگونه به این جا رسیده ایم؟ تنها محکوم کردن نتانیاهو، مقصر اصلی، کافی نیست، و همچنین توجیه آن با "هاسبارا" به مثابه مشاور قضائی نادرست، و ادعاهای افراطی مقام‌های اسرائیلی نیز کاری از پیش نمی‌آید.

مسئله بسیار پیچیده‌تر است: ۵۷ سال است که اسرائیل رژیم بد و خلافکار را حفظ کرده است و اکنون، سرانجام، جهان بیدار شده و علیه آن اقدام می‌کند. آیا امکان دارد، دست‌کم برخی از اسرائیلی‌ها را از این بی‌توجهی به عدالت و بی‌بسیاری بی‌بسیار کنند؟

گیدئون لوی، هآرتس، ۲۳ مه ۲۰۲۴

آوردن آن‌ها در کنارهم، نه به معنای تقارن اخلاقی است و نه برابری قضایی. حتی اگر اسرائیل و حماس جداگانه متهم می‌شدند، باز اسرائیل علیه دادگاه جنجال برپا می‌کرد.

اکنون، تنها استدلالی که در اسرائیل به گوش می‌رسد، این است که قاضی را "حرام زاده" می‌نامند. تنها وسیله‌ای که برای جلوگیری از محکومیت شدید وی پیشنهاد می‌شود، آسیب رساندن به دادگاه کیفری بین‌المللی لاهه است.

تلاش می‌کنند تا کشورهای دوست را به عدم پایبندی به احکام آن متقاعد کرده، و قاضی‌های دادگاه را تحریم (!) کنند. همه جنایتکاران چنین فکر می‌کنند، اما یک کشور حق ندارد این‌گونه برخورد کند. دو دادگاه بین‌المللی که اسرائیل و اسرائیلی‌ها را محاکمه می‌کنند، شایسته احترام دولت هستند، نه تحقیر. هتک حرمت دادگاه از سوی اسرائیل فقط به فهرست اتهام‌های اسرائیل و سوءظن‌ها نسبن به آن خواهد افزود.

در این لحظه‌های دشوار، برای اسرائیل بهتر است که سرانجام به درون خود بنگرد تا تصویر خود را ببیند. بهتر است که به جای نگوشت همه جهان، خودش را سرزنش کند. چه شد که ما به اینجا رسیدیم، پرسش باید این‌بای باشد، نه اینکه چگونه آنها به این موضوع رسیدند.

چه زمانی مسئولیت هر کاری را که به نام ما انجام می‌شود، خواهیم پذیرفت؟ ۱۰۶ نماینده مجلس که تومار علیه دیوان کیفری لاهه را امضا کرده‌اند، و هیچ نماینده‌ای که پشتیبانی از اعلام جرم این دیوان [که وجود خارجی ندارد!] را امضا نکرده است، بازتاب غمگینی از این کشور است. متحد علیه عدالت، متحد در احساس خودقربانی تصور کردن، چه راست و چه چپ، همخوانی آسمانی دارند.

سرانجام عدالت؛ اولین نشانه‌های آغاز یک عدالت دیرهنگام و نسبی به چشم می‌خورد که در ضمن حال معیاری برای دادگستری نیز است.

هیچ لذتی وجود ندارد که نخست وزیر و وزیر دفاع کشور شما در سرتاسر جهان تحت تعقیب قرار گیرند، اما نمی‌توان از آغاز اجرای نسبی عدالت احساس خوشنودی نکرد.

در خودخواهی و قربانی‌نمایی اسرائیلی‌ها؛ در میزگردهای بی‌پایان خودپسندانه در تلویزیون؛ در فریادهای شکایت از جهانی یهودی ستیز و گله نسبت به تشبیه اسرائیل به حماس، جای یک پرسش اساسی و سرنوشت‌ساز خالی است: آیا اسرائیل مرتکب جنایات جنگی در غزه شده است؟ هیچ کس جرأت نمی‌کند این مسئله‌ی مهم و کلیدی را توضیح دهد: آیا جنایت رخ داده است یا نه؟

اگر جنایات جنگی رخ داده است، و به نظر دادستان شجاع کریم خان (که اسرائیل به خاطر سوءظن داشتن نسبت به سلف او، در پشت صحنه درانتصاب او دخالت داشت) کشتار دسته‌جمعی و ایجاد گرسنگی را مرتکب شده‌اند، بنابراین جنایتکارانی مسئول ارتکاب آنها هستند. و اگر جنایتکاران جنگی وجود دارند، وظیفه جهانیان است که آنها را در برابر دادگستری قرار دهند. آنها باید تحت تعقیب قرار گرفته و دستگیر شوند.

اگر حماس مرتکب جنایات جنگی شد - که در این باره هیچ تردیدی وجود ندارد - جنایتکاران آن باید به دست عدالت سپرده شوند. و اگر اسرائیل مرتکب جنایات جنگی شده است - و به نظر می‌رسد هیچ بحثی در این مورد در جهان وجود ندارد، مگر در اسرائیلی که خود را فریب می‌دهد - مسئولان آنها نیز باید به عدالت سپرده شوند.

چگونه ناهماهنگی میان نهادهای سیاسی و اقتصادی مانع سرمایه‌داری ایرانی شد؟

استحاله سرمایه‌داری ملی به

سرمایه‌داری دولتی

سهیلا ترابی‌فارسانی

اگر سرمایه‌داری ملی را به این تعبیر در نظر بگیریم که طی تحولات تاریخی قرن ۱۹ و ۲۰ میلادی، سرمایه‌داران ایرانی به فهمی از هویت جمعی خود دست یافتند که در مقابل «دیگری» شکل گرفت که «دیگری» در اینجا سرمایه بیگانه یا غیرایرانی بود، شاید بتوان تعبیری مطابق با تحولات تاریخی از این موضوع ارائه داد.

اگر به سرمایه‌داران ایرانی طی یک صد و پنجاه سال گذشته نظر کنیم و کارنامه آنها را واکاوی کنیم با چه گروهی مواجه می‌شویم؟ افرادی که در پی سود شخصی خود بودند؟ و به آنچه بر سر کشور و جامعه‌شان می‌آمد با بی‌اعتنایی می‌نگریستند، یا پیش از آنکه به سود خود بیندیشند به منافع ملی توجه داشتند؟ آنها این مشکل را چگونه حل می‌کردند. علاوه بر این چه عوامل دیگری در این تصمیم‌گیری نقش داشت. شرایط اقتصادی، فرهنگی-اجتماعی و سیاسی، کدامیک می‌توانست موثرتر باشد. شرایط جهانی چه تاثیری بر این عملکرد می‌گذارد؟ از این‌رو بحث در مورد طبقه‌ای که عملکرد تاریخی آن تاثیرهای مثبت و منفی بر روند تحولات تاریخی ایران داشته است به تاملی همه‌جانبه نیاز دارد.

در دوران رقابت آزاد که مرحله آغازین سرمایه‌داری به معنای واقعی کلمه بود و صنایع تولیدی در چارچوب مرزهای ملی کشورها تکوین و توسعه می‌یافت، در مقابل نظریه تجارت آزاد که به ویژه از سوی کشور بریتانیا یعنی توسعه‌یافته‌ترین اقتصاد سرمایه‌داری آن روزگار دنبال می‌شد، نظریه‌هایی دیگر پدیدار شد که اعمال حمایت‌های گوناگون به دستکاری و عاملیت دولت در صیانت از رشد صنایع نوپا در کشورهای را درخواست می‌کرد که در قیاس با بریتانیا با تاخیر در راه صنعتی شدن گام نهاده بودند که معروف‌ترین نظریه‌پرداز مکتب حمایت‌گرایی «فردریک لیست» اقتصاددان آلمانی بود. از قضا تجربه تاریخی نشان داد برای نمونه، دو کشور اروپایی، یعنی پرتغال و آلمان که اولی به تجارت آزاد گردن نهاد و معاهده‌ای در این مورد با بریتانیا منعقد کرد حتی اکنون نیز کشوری چندان توسعه‌یافته به شمار نمی‌رود، در

مواردی رویکردها و فهم متفاوتی از مسائل بروز داده‌اند.

اگر سرمایه‌داری ملی را به این تعبیر در نظر بگیریم که طی تحولات تاریخی قرن 19 و 20 میلادی، سرمایه‌داران ایرانی به فهمی از هویت جمعی خود دست یافتند که در مقابل «دیگری» شکل گرفت که «دیگری» در اینجا سرمایه بیگانه یا غیرایرانی بود، شاید بتوان تعبیری مطابق با تحولات تاریخی از این موضوع ارائه داد.

سرمایه بیگانه در دوره قاجار توانست امتیازاتی در زمینه ایجاد بنگاه‌های مالی، تجاری، صنعتی و خدماتی از دولت ایران کسب کند که حضور این‌گونه سرمایه‌های بیگانه به صورتی گسترده و همه‌جانبه در شکل‌گیری هویت جمعی این گروه موثر بود. با این تعبیر خاص می‌توان اصطلاح «سرمایه‌داری ملی» را به گروهی از سرمایه‌داران ایرانی اطلاق کرد که در مقابل سرمایه بیگانه به هویتی جمعی دست یافتند. بر این اساس از دیرباز سرمایه‌داران ایرانی خواهان این مساله بودند که در مقابل بیگانگان و امکاناتی که آنها از طریق قدرت سیاسی و توان اقتصادی برتر می‌توانستند کسب کنند، به عنوان گروهی موثر و ارزشمند برای کشور دیده شوند. فارغ از اینکه سرمایه‌دار ایرانی چه جایگاهی برای خود قائل بود چیزی که در دوره قاجار بیش از آن اهمیت می‌یافت ضرورت درک قدرت سیاسی از جایگاه و توان سرمایه‌داری ملی بود.

حالی که آلمان که به حمایت‌گرایی از اقتصاد و صنایع نوپای خود در سده نوزدهم پرداخت غولی اقتصادی است که دهه‌هاست از بریتانیا پیش افتاده است.

در ایران نیز در عصر قاجار و با مرتبط شدن هرچه بیشتر کشور با سیاست جهانی و ادغام هرچه افزون‌تر اقتصاد کشور در اقتصاد جهانی، مساله آزادی تجارت یا حمایت‌گرایی مطرح شد. سیاست دولت‌های بریتانیا و امپراتوری روسیه در ایران عصر قاجار اعمال تجارت آزاد بود، و از دیگر سو واکنش نیروهای حاضر در عرصه جامعه به شکل حمایت‌گرایی بروز می‌کرد. صدراعظم‌های اصلاح‌گر، دیوانیان نواندیش، علمای روشن‌اندیش، روشنفکران و تجار بزرگ و متوسط با همه توان کوشیدند از سرمایه ایرانی در برابر هجوم سرمایه‌های خارجی حمایت کنند.

در این میان تجار یا همان سرمایه‌داران ایرانی در سیستمی قرار داشتند که اجزای آن هر یک بر دیگری اثرگذار بود. این طبقه در روند تحولات تاریخ ایران عملکردی یکسان و مشخص با خطوطی تعیین‌شده نشان نداده است. این طبقه به لایه‌هایی تفکیک می‌شود که متناسب با جایگاه اقتصادی-اجتماعی و با فهمی متفاوت از مسائل عملکردی متفاوت بروز می‌دهد. با رویکردی جامعه‌شناختی، سرمایه‌داری ایرانی را می‌توان به سرمایه‌دار بزرگ، متوسط و خرد تقسیم‌بندی کرد. سرمایه‌داران خرد به گروه اصناف و بنکداران نزدیک‌ترند اما سرمایه‌داران بزرگ و متوسط عمدتاً در

آن تطبیق نداشت از این رو نتیجه مطلوب حاصل نشد. سرمایه‌داری ملی زمانی که در مقابل هجوم سرمایه‌های بیگانه قرار گرفت و بازار داخلی را در شرف تاراج بیگانه دید، در جهت راه‌یابی‌های اقتصادی خود به سمت تشکیل شرکت‌های سهامی تجاری-مالی حرکت کرد.

آمار شکل‌گیری این‌گونه شرکت‌ها در چند دهه پیش از مشروطیت حاکی از این فعالیت بود که نزدیکی سرمایه‌داران به یکدیگر برای کسب قدرت بیشتر در مقابل سرمایه بیگانه بهره‌گیری از الگوهای جدید سرمایه‌گذاری بود. علاوه بر این سرمایه‌داری ملی فعالیت در بخش صنعت را راه دیگری دانست که در رقابت با سرمایه‌های بیگانه ضروری بود.

اگر ساختار سیاسی کشور در دوران مورد بحث قادر می‌شد با این انتخاب سرمایه‌داری ملی همسو شود و در جهت حمایت از آن در مقابل سرمایه بیگانه دست به عمل زند و همان‌طور که در اروپا سرمایه‌داری صنعتی همسو با عناصر فکری اجتماعی و سیاسی توانست استقرار یابد، روند صنعتی شدن کشور در همان زمان شکل می‌یافت. ولی از آنجا که عناصر گوناگون این نظام همخوانی لازم را نداشتند و به خصوص فهم سیاسی دولتمردان قاجار به تکامل لازم نرسیده بود از این‌گونه اقدامات اقتصادی دستاوردی بایسته و شایسته به دست نیامد. ناهمخوانی و ناهمراهی سیاست و اقتصاد موجب شد سرمایه‌داری ملی نتواند مسیر خود را به سمت صنعت تداوم بخشد و به جایگاهی که سرمایه بیگانه ترجیح می‌داد یعنی نقش دلالی یا واسطه‌گری در غلتید.



به مسیری گرایش می‌یابد که منفعت بیشتری در آن باشد. در مواردی که این مسیر با منافع جمعی همه سرمایه‌داران ایرانی همراه باشد سرمایه‌دار کارکردی دوسویه خواهد داشت و منفعت فردی و منفعت جمعی یا ملی هر دو تامین خواهد شد. در صورتی که منفعت شخصی با منافع ملی همسو نباشد سیاست‌گذاری‌های دولتی در مواردی می‌تواند مسیر را تصحیح کند یا بر آن تاثیر بگذارد. البته شکل‌گیری هویت جمعی سرمایه‌داری ملی و تشکلهای و سازماندهی‌های گروهی نیز بر این روند تاثیرگذار است.

اگر به دهه‌های پیش از مشروطیت بازگردیم و عملکرد سرمایه‌داران ملی را بررسی کنیم اینکه این طبقه چقدر کوشیده است در مسیر درستی قدم بگذارد که علاوه بر منافع خود، منافع جمعی و ملی نیز تامین شود. باید گفت عملکرد سرمایه‌داری ملی در این سال‌ها را باید مثبت تلقی کرد ولی عملکرد و سیاست‌های دولت با

از آنجا که در ایران همواره عملکردهای اقتصادی تحت‌الشعاع سیاست قرار داشته است درک دولتمردان از این‌گونه مسائل بسیار تاثیرگذار بوده است. در دوره قاجار، دولت فهمی از سرمایه‌داری ملی نداشت و در شکل‌گیری و حمایت از آن کوششی نکرد. برای سرمایه‌داران ایرانی گرفتن امتیاز از دولت، بستگی به یافتن روابط مشخص با عناصر قدرت یا صرف پرداخت‌هایی در قالب پیشکش و رشوه داشت پس فهم سرمایه‌داران ایرانی از خود به عنوان گروهی منسجم و آگاه از منافع جمعی به تنهایی کارگشا نبود. از این رو به‌رغم تلاش‌های گوناگونی که سرمایه‌داران ایرانی برای راه‌یابی‌های جدید در گسترش سرمایه‌شان به کار گرفتند، عدم درک درست سیاستمداران کشور از این موضوع مانعی در جهت ایفای نقش تاریخی سرمایه‌داری ملی محسوب می‌شد.

بنابراین شکل‌گیری سرمایه‌داری ملی را اگر به مفهوم ایفای نقش تاریخی این گروه تلقی کنیم دو پارامتر عمده موثر در شکل‌گیری این هویت و ایفای نقش آن ضروری می‌نماید، یکی فهم سرمایه‌دار ایرانی از جایگاه خود و اهمیت آن در بازسازی کشور و از سوی دیگر به دلیل نقش عنصر سیاسی در امور غیرسیاسی در تاریخ ایران، فهم قدرت سیاسی و سیاستمداران تاثیرگذار از این جایگاه و برنامه‌ریزی سیاسی در چارچوب نظام سیاسی برای پذیرش و باور این نقش برای سرمایه ملی. به این ترتیب اصطلاح سرمایه ملی معادل سرمایه ایرانی و در اولویت برنامه‌ریزی دولت قرار می‌گیرد.

به طور کلی در شکل فردی سرمایه





اداری که اغلب مستلزم سفر به پایتخت بود، امکان فعالیت آزاد خود را از دست داده بودند. قانون انحصار تجارت خارجی همه امور تجارت خارجی را در اختیار دولت قرار می‌داد و به این ترتیب به‌جای سرمایه‌داری ملی، سرمایه‌داری دولتی فعال شد. دولت صدور جوازهای صادرات و واردات را در حق اشخاص و موسسات تعیین می‌کرد. دولت برنامه‌ریز کلان روند اقتصادی کشور شد و راه‌حلهایی مبتنی بر نظریه‌های اقتصادی توسعه‌مدارانه اتخاذ کرد و قوانین نظارتی سخت و دشواری وضع کرد.

سرمایه‌داران ایرانی در عمل مسائل را به‌گونه دیگری می‌دیدند که تضادهایی با دیدگاه‌های دولت داشت. آنان دولت

را اسیر «توهمات» می‌دیدند و معتقد بودند این تئوری‌ها با اصول تجارت همخوان نیست. با این حال، دولت نه تنها در امر تجارت که در تقویت صنایع داخلی نیز فعال شد. دولت نظارت بر ورود کالاهای خارجی را به شدت دنبال کرد و از ورود کالاهایی که امکان تولید داخلی داشت جلوگیری کرد و برای بهتر کنترل کردن امور دستور تشکیل شرکت‌های سهامی را داد و این نهادها و موسسات بزرگ در عمل جایگزین افراد و تجار پراکنده در سراسر کشور شدند. در اعلان‌های تشویقی تاسیس این شرکت‌ها ذکر شده که در دنیای پرغلبه امروز تنها با این‌گونه تشکلهای می‌توان به ترقی دست یافت. به این ترتیب دولت کوشید برای نظارت بیشتر بر امور کار را از افراد بگیرد و به شرکت‌ها و نهادهایی با اساسنامه و ضوابط معین بسپارد تا امکان کنترل و نظارت بیشتری فراهم شود. از این‌رو در دوره رضاشاه برخلاف دوره قاجار بیش از پیش دولت و نظارت آن پررنگ می‌شود.

برخلاف دوره قبل سیاست‌های ملت‌گرایانه تقویت شد و توسعه‌مداری در زمره سیاست‌های دولت قرار گرفت. در این دوره هرچند ایدئولوگ‌هایی در برنامه‌ریزی‌های دولتی نقش داشتند و می‌کوشیدند روند جریان اقتصادی کشور را برنامه‌ریزی کنند و همه چیز به صورت بسیار متمرکز در مرکز برنامه‌ریزی شود، ولی در این دوران نیز به دلیل پررنگ شدن نقش دولت سرمایه‌داران به دو گروه عمده تقسیم شدند: آنانی که به دولت نزدیک‌تر شده و از امتیازات دولتی بهره‌مند می‌شدند و گروهی که از این امکان برخوردار نبودند. از این‌رو انسجام جمعی که پیش از این امکان عمل هماهنگ و فراگیر را فراهم می‌ساخت به دلیل تضعیف نهادهای خودآیین اقتصادی و سوگیری گروه‌های مختلف سرمایه‌داران با دولت کاربرد خود را از دست داد. امکان اعتراض یا کنش‌های خارج از دایره خواست دولت فراهم نبود. نهاد اقتصادی زیربخش نهاد سیاسی قرار گرفت و آن بخش از نهاد اقتصادی نیز که می‌توانست خلاق و خودآیین عمل کند به دلیل ضعف ساختاری و از بین رفتن تشکلهای پیشین عملاً ناتوان شده بود.

بحران اقتصادی جهانی و کاهش ارزش پول ایران موجب تصویب قانون کنترل بروات و اسعار و متمم آن شد و نظارت دولت را توجیه‌پذیر کرد. دولت از سال 1310 خورشیدی بر نظارت خود بر امور اقتصادی افزود و ابزار این نظارت و نظام بوروکراتیکی بود که در روند معاملات و صادرات و واردات اعمال کرد. این امر برای سرمایه‌داران ایرانی تحمیلی دشوار بود. سرمایه‌داران شهرستانی در چرخه کاغذبازی‌های

سرمایه‌داری «ملی» یا «ایرانی» دریافت که در مقابل نهاد سیاسی که همخوانی لازم را با نهاد اقتصاد یا همانا سرمایه‌داری «ملی» یا «ایرانی» ندارد باید خود را قدرتمند و متمرکز سازد و به نهادی قدرتمند بدل شود تا بتواند در نهاد سیاسی تاثیر بگذارد. شکل‌گیری تشکلهایی همچون مجلس وکلای تجار تلاشی در این جهت بود. توجه به سیاست و مداخله در جنبش تنباکو و به دنبال آن جنبش مشروطیت و حضور فعال در مجلس اول تکاپویی در راستای همسویی نهاد سیاسی و نهادهای خودآیین اقتصادی بود. این روند اگر با بحران‌های اجتماعی و سیاسی پس از جنبش مشروطیت و جنگ جهانی اول مواجه نمی‌شد قطعاً مسیر اصیل خود را باز می‌یافت اما از آنجا که سرمایه‌داران ایرانی نیز در بستر سیاسی-اجتماعی و فرهنگی کشور ارتباطی تنگاتنگ داشتند، نه تنها وقایع داخلی که تحولات جهانی نیز در عملکرد آنها بسیار موثر بود. تلاش‌های سرمایه‌داران ایرانی در تقویت نهادهای مستقل اقتصادی پس از جنگ جهانی اول و عملکرد منسجم آنها در مواجهه با مشکلات، در تقویت هویت جمعی آنها موثر واقع شد، اما از آنجا که نهادهای خودآیین اقتصادی با نهاد سیاسی همسو نبودند قوت گرفتن هویت آنها در عمل کارایی لازم را نداشت.

با روی کار آمدن دولت رضاشاه که سیاست‌های خود را بر اساس دولتمداری و تمرکزگرایی قدرتمند بنا نهاده بود به تدریج نهادهای خودآیین اقتصادی ضعیف شد و از بین رفت و به‌جای آن نهادهای دولتی اقتصادی قرار گرفت.

و تشکلهایی کارساز انجامید که در مقاطعی امکان عمل جمعی را فراهم می‌ساخت. اما ناهماهنگی نهاد اقتصادی سرمایه‌داری «ملی» یا «ایرانی» و نهاد سیاسی (دولت) مانعی آشکار در جهت تداوم تلاش‌هایی بود که از پیش از مشروطیت آغاز شده بود. در دوره پس از آن نیز این روند به صورتی عکس عمل می‌کند؛ تمرکزگرایی و استقرار دولت قاعده‌مدار امکان فعالیت نهادهای خودآیین اقتصادی را از بین می‌برد و به این ترتیب سرمایه‌داری ملی یا ایرانی به شکل سرمایه‌داری دولتی استحاله یافت. ناهماهنگی میان نهاد سیاسی و نهاد اقتصادی خودآیین یا به عبارتی دیگر ناسازگاری بنیادین دو حوزه عمومی و خصوصی موانعی در برابر ایفای نقش سرمایه‌داران ملی یا ایرانی ایجاد کرد.



امکان نقش‌آفرینی تاریخی سرمایه‌داران ایرانی را فراهم نساخت، گو اینکه تلاش‌های جمعی آنها برای هویت‌یابی گروهی به انسجام جمعی

مقایسه این دو دوره نشان می‌دهد ناتوانی و ضعف نظری دولت در دوره قاجار و عدم شناخت و فهم از سرمایه‌داری «ملی» یا «ایرانی»

جناب آقای دکتر محمد حسین بنی اسدی

انتخاب شما را به سمت دبیر کلی نهضت آزادی ایران توسط شورای مرکزی آن جمعیت تبریک گفته و موفقیت های شما و حزبتان را در راه کسب آزادی ، استقلال ،استقرار حاکمیت ملی ، جدایی دین از حکومت و حفظ یک پارچگی میهن که همان آرمان های مصدق بزرگ رهبر نهضت ملی ایران است آرزو می کنم.

تهران - رئیس شورای مرکزی جبهه ملی ایران
حسین موسویان
هفدهم خرداد ۱۴۰۳

Posts Replies Highlights Articles



Hossein Mousavian · 4m

۷۲ سال قبل در روز ۱۹ خرداد ۱۳۳۱
دکتر مصدق در دادگاه بین المللی لاهه
طی یک سخنرانی تاریخی ۷۰ دقیقه
ای ،آنچنان مستند و مدلل از حقانیت
ملت ایران در مورد ملی کردن نفت
دفاع کرد که حتی قاضی انگلیسی
دادگاه هم به نفع ایران رای داد.
یاد و نام آن بزرگ مرد تاریخ گرامی باد.

مدارس ایران در بستر فقر، قدرت و ثروت

شهریه‌ی امسال مدارس غیرانتفاعی به صورت رسمی بین ۵ تا ۴۸ میلیون تومان تعیین شده است. اما خانواده‌ها می‌گویند که مدارس غیرانتفاعی به مبلغ تعیین‌شده از سوی وزارت آموزش و پرورش اعتنا نمی‌کنند و هر مدرسه‌ای به میل خود شهریه‌ای را در نظر می‌گیرد که بسیار بیشتر از ارقام رسمی است.

از مکتب‌خانه تا مدرسه

تا پیش از تأسیس مدارس جدید، مکتب‌خانه‌ها محلی برای کسب سواد بودند. حسین امید در کتاب **تاریخ فرهنگ آذربایجان** می‌نویسد:

«پیش از این، دایر کردن مکتب بسیار آسان بود و هیچ‌گونه مخارجی نداشت. محل مکتب‌خانه‌ها اغلب مسجد یا یک اطاق پست بود که تعلق به خود معلم داشت یا اینکه صاحب آن اجاره نمی‌گرفت. اثاثیه‌ی مکتب هم منحصر بود به یک عدد تشکچه برای معلم و یک جعبه یا پیش‌تخته‌ی کوچک که به منزله‌ی میز معلم بود و چند ترکه چوب سنجد یا به یک دستگاه فلک که برای کتک‌زدن به کار می‌خورد [رفت]. هر طفلی که به مکتب می‌آمد مجبور بود که یک تشکچه هم با خود بیاورد تا روی آن بنشیند. در زمستان هم هیچ‌گونه وسیله‌ی گرم کردن فراهم نمی‌شد جز اینکه اطفال خودشان منقل‌های سفالی که توی آن خاکه‌ی ذغال ریخته بودند با خود می‌آوردند. صلاحیت آخوند یا معلم برای تدریس هرگز مورد بحث واقع نمی‌شد.»

این تصویری از ۱۵۰ سال قبل است و از آن زمان تا کنون شیوه‌ی آموزش در ایران به شدت تغییر کرده است. پیشگام تأسیس مدارس جدید در ایران مبلغان مذهبی (مسیونرهای) آمریکایی، فرانسوی، انگلیسی و آلمانی بودند. کمی بعد اقلیت‌های مذهبی مثل یهودیان، زرتشتیان، ارمنی‌ها و بهائیان مدارس را تأسیس کردند که مسلمانان هم در آن‌ها درس می‌خواندند.

کودکی که برای ثبت‌نام فرزندش در دوره‌ی پیش‌دبستانی به مدرسه‌ی پیش‌گفته در پاسداران آمده، می‌گوید اینجا به ما گفته‌اند اول از کودک امتحان می‌گیرند و اگر قبول شد، او را ثبت‌نام می‌کنند. بین خانواده‌های پردرآمد شمال تهران رقابت شدیدی بر سر ثبت نام در مدرسه‌ی دلخواه وجود دارد اما به قول مادر یکی از کودکان، «این‌ها همه بازارگرمی است و پول کار خودش را می‌کند.»

رقابت برای ثبت‌نام در دبستان و دبیرستان (متوسطه‌ی اول و دوم) هم جریان دارد و ثمره‌اش را می‌توان در هنگام اعلام نتایج کنکور دید. آن‌هایی که در مدارس بهتری درس خوانده‌اند، نتایج بهتری در کنکور دارند و رتبه‌شان بالاتر از دیگران است. از میان چهل نفر برتر کنکور امسال، ۲۴ نفر در مدارس سمپاد (سازمان ملی پرورش استعدادها درخشان)، شش نفر در مدارس نمونه‌ی دولتی، سه نفر در مدارس دولتی و هفت نفر در مدارس غیرانتفاعی تحصیل کرده بودند. --

بنابر آمارهای منتشرشده، حدود ۸۰ درصد از پذیرفته‌شدگان کنکور امسال با رتبه‌ی زیر سه هزار، به دهک‌های درآمدی هفتم تا دهم - ثروتمندترین اقشار جامعه - تعلق دارند.

اگر تعداد دانش‌آموزان مدارس مختلف را با تعداد قبول‌شدگان کنکور مقایسه کنیم، رابطه‌ی میان میزان موفقیت با نوع مدرسه به‌خوبی مشخص می‌شود. تعداد دانش‌آموزان مدارس سمپاد حدود ۱۳۰ هزار نفر، مدارس نمونه‌ی دولتی ۲۵۹ هزار نفر، مدارس دولتی ۱۲/۶ میلیون نفر و مدارس غیرانتفاعی حدود دو میلیون نفر است.

بر اساس آمار وزارت آموزش و پرورش، ۸۵ درصد از مدارس کشور دولتی است، در حالی که تنها سه نفر از چهل نفر برتر کنکور در مدارس دولتی درس خوانده‌اند و بقیه سهم دانش‌آموزان مدارس غیردولتی است. بنابراین عجیب نیست که تقاضا برای مدارس غیرانتفاعی به‌رغم شهریه‌ی زیاد آن‌ها همچنان چشمگیر است. جدیدترین آمار نشان می‌دهد که تعداد مدارس غیرانتفاعی از ۱۶۷۰۰ فقره در سال ۱۳۹۸ به ۱۸۶۷۰ فقره در سال گذشته رسیده است.



مادری پسر پنج‌ساله‌اش را به مدرسه‌ای در منطقه‌ی پاسداران در شمال تهران برده تا برای سال آینده در دوره‌ی پیش‌دبستانی ثبت‌نام کند. گروهی ده نفری از بچه‌ها با معلمی در کلاس مشغول بازی هستند و مدیر دارد برای پدر و مادرها درباره‌ی شیوه‌ی کار مدرسه توضیح می‌دهد. هزینه‌ی امسال این مدرسه برای پیش‌دبستانی ۷۰ میلیون تومان است و کودکانی در مدرسه پذیرفته می‌شوند که آزمون ورودی را با موفقیت از سر بگذرانند. مدیر مدرسه توضیح می‌دهد که خانواده‌های متقاضی ثبت‌نام در روز مشخصی در طول دو هفته با کودکان به مدرسه دعوت می‌شوند و در صورت موفقیت کودک در امتحان، مدرسه او را ثبت‌نام می‌کند. روزانه حدود ده خانواده‌ی متقاضی به این مدرسه می‌روند تا هم شرایط و نحوه‌ی آموزش برای پدر و مادرها توضیح داده شود و هم کودکان واجد شرایط انتخاب شوند.

این روش محدود به این مدرسه نیست. یک مجتمع آموزشی در دامنه‌ی کوه‌های البرز در منطقه‌ی زعفرانیه سالانه ۱۰۸ میلیون تومان برای دوره‌های پیش‌دبستانی و مهد کودک دریافت می‌کند. این مؤسسه کلاس زبان انگلیسی، زبان فارسی، قرآن، باله برای دختران، تئاتر، شنا، ورزش و موسیقی دارد.

اکثر این مدارس نه تنها مبلغ زیادی برای تحصیل در پیش‌دبستانی و مدرسه دریافت می‌کنند بلکه ثبت‌نام در آن‌ها نیز شرایط خاصی دارد. مادر

اما نخستین گام در توسعه‌ی مدارس جدید را میرزا حسن رشیدی ده سال پیش از مشروطه برداشت. او بعد از سفری دو سال و نیمه به استانبول و مصر و آشنایی با مدارس جدید، ابتدا مدرسه‌ای در ایروان تأسیس کرد و سپس به تبریز رفت تا در زادگاهش مدرسه‌ای بنا کند. بعد از مدت کوتاهی کوشید تا نشان دهد که آموزش الفبای صوتی ابتکاری‌اش نقش مؤثری در یادگیری کودکان داشته است. بنابراین، گروهی از اعیان و بزرگان شهر را جمع کرد و از کودکان امتحان گرفت. حاضران از پیشرفت کودکان شگفت‌زده شدند اما مکتب‌داران (طلاب و روحانیونی که تا آن زمان انحصار آموزش را در دست داشتند)، رونق بازار خود را در معرض خطر دیدند و علیه او توطئه کردند.

رشیدی می‌نویسد:

«یکی از آقایان که مقامش عالی‌تر از لیاقتش است، خودداری نتوانست. گفت اگر این مدارس تعمیم یابد، یعنی همه‌ی مدارس مثل این مدرسه باشد، بعد از ده سال یک نفر بی‌سواد پیدا نمی‌شود، آن وقت رونق بازار علما به چه اندازه خواهد شد؟ معلوم است علما که از حرمت افتاد[ند]، اسلام از رونق می‌افتد. تا مدارس در اروپا به این درجه نرسیده بود، اسلام نصاری را امیدی بود. مدارس که ترقی کرد، دین از رونق افتاد. نصاری بی‌دین شدند. صلاح مسلمین در این است که از صد شاگرد که در مدرسه درس می‌خوانند، یک دو تاشان ملا و باسواد باشند و سایرین جاهل و تابع و مطیع علما باشند.»

حدود ۸۰ درصد از پذیرفته‌شدگان کنکور امسال با رتبه‌ی زیر سه هزار، به دهک‌های درآمدی هفتم تا دهم - ثروتمندترین اقشار جامعه - تعلق دارند.

مخالفان رشیدی او را «بابی» و «مأمور میسیونرهای آمریکایی خواندند و پس از تکفیر وی مدرسه‌اش را خراب کردند و در نتیجه او شبانه به مشهد گریخت. این اتفاق چند بار دیگر تکرار شد و حتی یک بار مدرسه‌ی رشیدی را با باروت منفجر کردند و یکی از شاگردانش کشته و خودش نیز زخمی شد. ماشاءالله آجودانی در کتاب **مشروطه‌ی**

ایرانی می‌نویسد: «در یکی از فرارهایش به مشهد، در آنجا هم به مساعدت عده‌ای، مدرسه‌ای در خور "دانایی و توانایی" اش دایر کرد. سال به پایان نرسیده بود که تکفیرش

کردند. [رشیدی] می‌گوید: "مؤثرترین اسباب‌ها تکفیر من بود. اعتنا نکردم. از ورودم به حرم مانع شدند، به زیارت از خارج قانع شدم. از ورود به حمام‌ها قدغن کردند، در منزل استحمام کردم. در معابر بنای فحاشی گذاشتند. جز برای مدرسه از خانه خارج نشدم..." با این هم رجال‌ها به مدرسه‌اش ریختند. دستش را شکستند. خانه و مدرسه‌اش را غارت کردند.»

اما رشیدی اهل کوتاه آمدن نبود و با دست شکسته به زادگاهش بازگشت و دوباره مدرسه‌ای راه انداخت. همین پشتکار عامل موفقیتش شد و به تدریج مدارس جدید جایگزین مکتب‌خانه‌ها شد.

تا پیش از رشیدی آموزش خواندن و نوشتن به کودکان بسیار دشوار بود و مکتب‌داران بچه‌ها را مجبور می‌کردند که طوطی‌وار اسامی حروف را حفظ کنند. مثلاً کلمه‌ی دیوار را به شکل نامأنوس «دال، یا، واو، و ر» به کودکان یاد می‌دادند. اما با روش آموزشی رشیدی نوآموزان در مدت کوتاهی خواندن و نوشتن را یاد می‌گرفتند. نیما یوشیج، پدر شعر نو، از رشیدی چنین یاد می‌کند:

یاد بعضی نفرات، روشنم می‌دارد
اعتصام یوسف
حسن رشیدی
قومتم می‌بخشد

ره می‌اندازد، و اجاقِ کهنِ سردِ سَرایم

گرم می‌آید از گرمی عالی‌دمیشان

نام بعضی نفرات

رزقِ روحم شده است

وقت هر دلتنگی

سویشان دارم دست

جرتنم می‌بخشد

روشنم می‌دارد.

هم‌زمان با تلاش رشیدی برای تأسیس مدارس جدید، عده‌ی دیگری نیز در مناطق مختلف ایران مدارس عمده‌تأ راه‌اندازی کردند. این مدارس عمدتاً خصوصی بودند و خانواده‌ها هزینه‌ی آن را تأمین می‌کردند و اکثر دانش‌آموزان نیز از خانواده‌ی مقامات، بزرگان و صاحب‌نامان بودند.

در زمان عباس میرزا نایب‌السلطنه، که فردی روشننگر و هوادار فرهنگ نوین بود، اولین گروه از محصلان ایرانی به اروپا اعزام شدند و نخستین روزنامه‌ی ایران توسط میرزا صالح شیرازی تأسیس شد. روزنامه‌ها نیز مانند مدارس جدید مسیر پر فراز و نشیبی را پشت سر گذاشتند. در دوره‌های آزادی، روزنامه‌ها که نفوذ زیادی

داشتند، افکار آزادی‌خواهانه و اندیشه‌های علمی و تربیتی را مطرح می‌کردند. شاید به همین دلیل بود که این دو، یعنی مدارس و روزنامه‌ها، همواره در معرض تهدید بودند و مخالفان ترقی و فرهنگ به آنها یورش می‌بردند. روزنامه‌ها از تأسیس و گسترش مدارس استقبال می‌کردند و امتیازات ویژه‌ای برای مدارس در نظر می‌گرفتند.

اشخاصی نظیر میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا ملکم خان، میرزا یوسف خان مستشارالدوله، عبدالرحیم طالیوف، میرزا یحیی دولت‌آبادی، میرزا حسن رشیدی و زین‌العابدین مراغه‌ای نقش مهمی در روشننگری و تقویت نظام آموزشی و تعلیم و تربیت در ایران داشتند.

انقلاب مشروطه و آموزش

اصل نوزدهم متمم قانون اساسی مشروطه بر مسئولیت «وزارت علوم و معارف» در اداره‌ی مدارس تأکید می‌کرد. این قانون «تأسیس مدارس دولتی و ملتی» را به این وزارت‌خانه واگذار کرد. در همین دوره وزارت معارف تشکیل شد و اداره‌ی مدارس و اجرای تعلیمات عمومی و اجباری بر عهده‌ی آن گذاشته شد.

تأسیس مدارس نوین سال‌ها پیش از مشروطه آغاز شده بود اما قانون اساسی معارف به این تلاش‌ها شکلی قانونی داد و آموزش ابتدایی را اجباری کرد. البته مدرسه اجباری نشد بلکه تعلیمات ابتدایی اجباری شد، تعلیماتی که می‌شد در مدرسه، مکتب و خانه به کودکان آموزش داده شود. تا مرداد ۱۳۲۲ این قانون مرجع اصلی گسترش آموزش عمومی به شمار می‌رفت و پس از آن بود که ثبت‌نام در مدارس ابتدایی برای همه‌ی کودکان ایرانی اجباری شد.

با تصویب قانون «شورای عالی معارف» در سال ۱۳۰۰ تصمیم‌گیری درباره‌ی نظام آموزش و پرورش به این شورا واگذار شد. بعد از تصویب این قانون، رسیدگی به مسائل مدارس و مکتب‌خانه‌ها و تهیه‌ی برنامه‌های درسی یکپارچه، تصویب نظام‌نامه‌ها و رسیدگی به نیازهای آموزش فنی و صنعتی در دستور کار قرار گرفت.

در آن زمان مکتب‌خانه‌ها هنوز وجود داشتند؛ به همین دلیل به این مراکز آموزشی نیز وجه‌ای قانونی داده شد تا در کنار مدارس ابتدایی فعال باشند و نیاز به تعلیمات عمومی را برآورده سازند. این مکاتب به «اداره‌ی معارف» گزارش می‌دادند و هزینه‌ی آن‌ها توسط خوانین منطقه و دهکده‌ها تأمین می‌شد.

تعداد مدارس غیرانتفاعی از ۱۶۷۰۰ فقره در سال ۱۳۹۸ به ۱۸۶۷۰ فقره در سال گذشته رسیده است.

مدرسه‌ی شبانه‌ی اکابر هم دایر بود و در طرح وزارت معارف به شورای عالی چنین مطرح شده بود: «نظر به احتیاج و درخواست عده‌ی زیادی از کسبه و مستخدمین بی‌سواد ادارات از وزارت معارف و تسهیل و تهیه‌ی وسایل در تحصیل خود که خواندن و نوشتن لازمی و مختصری از حساب که چهار عمل اصلی است و نظر به عدم فراغت آن‌ها در روز، وزارت معارف با تصدیق تقاضای به‌حق ایشان در نظر گرفته است که ده باب مدرسه‌ی اکابر در ده ناحیه‌ی شهر تأسیس و رافع احتیاج این عده از اهالی را بنماید.» این نوع مدارس قبل از آن هم وجود داشت اما به‌طور رسمی در سال ۱۳۰۵ از سوی وزارت معارف به فهرست مدارس اضافه شد.

در دوران پهلوی اول به آموزش تخصصی در دوره‌ی متوسطه و تأسیس و گسترش مدارس فنی و حرفه‌ای برای پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه توجه شد و «دانش‌سرا» و «مدرسه‌ی فنی» مدارس بود که سه سال آموزش متوسطه‌ی دوره‌ی دوم و دو سال آموزش تخصصی را ارائه می‌دادند. نیاز به نیروهای متخصص و اداری زمینه‌ساز مدارس تخصصی فلاحی، پرستاری، دندان‌پزشکی و حقوق شد که برخی از آن‌ها قبلاً وابسته به دارالفنون بودند. در دوره‌ی رضاشاه مدارس میسیونری ملی شدند و مدیریت آن‌ها به ایرانیان واگذار شد.

همه‌ی این برنامه‌ها بر اساس «قانون اساسی معارف» اجرا می‌شد که در سال ۱۳۹۰ تصویب شده بود. در این قانون، مدارس از نظر بودجه به دو دسته تقسیم شدند: مدارس رسمی و غیررسمی. مدرسه‌ی رسمی مدرسه‌ای بود که از طرف دولت و از وجوه عمومی برای تأسیس و نگهداری‌اش استفاده می‌شد و فقط مختص تمتع اطفال فقرا و کسانی بود

که بضاعتشان از طرف مأموران رسمی محل تأیید شده بود. مدارس غیررسمی، مدرسی بود که «بانی مخصوص» داشت اما کلیه‌ی برنامه‌ها و دستور تحصیلات آن از طرف وزارت معارف معین می‌شد و مخارج این «مدارس غیرمجانبی دولتی» از محل حق‌التعلیماتی تأمین می‌شد که شاگردان می‌پرداختند؛ البته کسری بودجه‌ی این مدارس را دولت برطرف می‌کرد.

سرانجام در دوره‌ی رضا شاه، به‌ویژه در متمم بودجه‌ی سال ۱۳۱۲، آموزش ابتدایی شش‌ساله در تمام دبستان‌های دولتی مجانی اعلام شد. در دوره‌ی پهلوی دوم شورای عالی فرهنگ در دی‌ماه ۱۳۳۳ تصمیم گرفت که دبیرستان پس از دوره‌ی شش‌ساله‌ی ابتدایی به دو دوره‌ی سه‌ساله تقسیم شود. سه سال اول برای دانش‌آموزان یکسان بود اما از سال چهارم تحصیلات متوسطه به چند شعبه تقسیم می‌شد: ریاضی، طبیعی، ادبی، خانه‌داری (برای دختران)، کشاورزی، حرفه‌ای، پارزگانی و امور دفتری.

آمار نشان می‌دهد که هر سال تعداد بیشتری باسواد می‌شدند و اولین مدارس ملی در سال ۱۳۳۴ تأسیس شدند، مدرسی که هزینه‌شان را خانواده‌ها تأمین می‌کردند.

پس از انقلاب ۱۳۵۷ بنابر اصل ۳۰ قانون اساسی به منظور توزیع عادلانه‌ی امکانات آموزشی و تحصیل رایگان، مدارس ملی یا خصوصی تعطیل شدند. در آن زمان انقلابیون معتقد بودند که باید جلوی این مدارس را گرفت؛ به نظر آن‌ها پرداخت هزینه‌ی تحصیلی تنها از عهده‌ی خانواده‌های ثروتمند برمی‌آمد و این مدارس با استفاده از امکانات بیشتر و معلمان باتجربه‌تر فرصتی برای افراد ثروتمند فراهم می‌کرد تا موفقیت فرزندانشان در تحصیلات عالی را تضمین کنند. انقلابیون عقیده داشتند که فرصت‌های نابرابر آموزشی و محرومیت فرزندان خانواده‌های کم‌درآمد سبب می‌شد تا کسانی که پول بیشتری دارند فرزندانشان را به این مدارس بفرستند و همین افراد بعداً اداره‌ی امور کشور را در دست بگیرند.

بنابراین، مدارس ملی ممنوع شد و فقط به چهار مدرسه‌ی علوی، نیکان، احمدیه و دوشیزگان اسلامی که در اختیار مذهبی‌ها بود، اجازه‌ی فعالیت داده شد. در همان زمان، ایجاد مدارس شبانه‌روزی و نمونه‌ی دولتی

در دستور کار قرار گرفت، امری که به گفته‌ی انقلابیون می‌توانست فرصت برابر را برای همه‌ی خانواده‌ها فراهم و عدالت آموزشی را برقرار کند.

اما افزایش جمعیت در دهه‌ی شصت، جنگ با عراق و تحریم‌ها، هزینه‌های دولت را افزایش داد. در نتیجه، ده سال بعد از انقلاب مدارس ملی، این بار با عنوان مدارس غیرانتفاعی، کار خود را از سر گرفتند تا از طریق «مشارکت مردمی» بخشی از هزینه‌های آموزش و پرورش را تأمین کنند.

در سال ۱۳۶۷ مجلس شورای اسلامی، قانون تأسیس مدارس غیردولتی را در قالب مدارس غیرانتفاعی تصویب کرد. این‌ها مدرسی بودند که برای تأمین بخشی از هزینه‌های خود از دانش‌آموزان شهریه می‌گرفتند. این مدارس به مرور گسترش یافتند و اکنون از میان ۱۶ میلیون دانش‌آموز ایرانی، حدود دو میلیون نفر در این مدارس تحصیل می‌کنند. اکنون اعتماد به مدارس دولتی کاهش و اعتماد به مدارس غیرانتفاعی افزایش یافته است. نتایج برخی پژوهش‌ها نشان می‌دهد که «اعتماد به نفس دانش‌آموزان در مدارس دولتی پایین است» و مدارس دولتی از مشکلات فراوانی نظیر کمبود امکانات بهداشتی، کمبود کتاب، کلاس‌های پرجمعیت و کمبود امکانات رفاهی رنج می‌برند.

از حدود ۱۰۰ سال قبل، یعنی از زمان نگارش قانون شورای عالی معارف، صدور مجوز تأسیس مدارس یکی از وظایف این شورا بوده و هرچند امروز وظایف و ترکیب اعضا و مسئولیت‌های آنان تغییر کرده اما این شورا هنوز مسئول حوزه‌ی تعلیمات عمومی کشور است. کتاب‌ها و منابع درسی همچنان به صورت متمرکز تدوین می‌شوند اما شواهد نشان می‌دهد که تنوع مدارس، به‌ویژه مدارس وابسته به دولت نظیر مدارس هیئت امنایی، مدارس قرآنی، مدارس ورزش، مدارس فرهنگ، مدارس شاهد و ایثارگر و مدارس نمونه‌ی دولتی، حاکی از تبعیض آشکار در مدارس دولتی است. کارشناسان آموزشی مرکز پژوهش‌های مجلس معتقدند که این مدارس «واحد تجهیزات بیشتر و مدرن‌تری هستند... منابع مالی بیشتر جذب کرده‌اند و فرزندان خانواده‌هایی با پایگاه اقتصادی بالاتر از سطح متوسط، در آن مشغول به تحصیل هستند.»

اما با ورود شورای عالی انقلاب فرهنگی به حوزه‌ی تأسیس مدارس مشکلات جدیدی پدید آمده است. وظیفه‌ی این نهاد «تحول دانشگاه‌ها و مدارس و مراکز فرهنگی و هنری بر اساس فرهنگ صحیح اسلامی و گسترش و تقویت هرچه بیشتر آنها برای تربیت متخصصان متعدد و اسلام‌شناسان متخصص و مغزهای متفکر و وطن‌خواه و نیروهای فعال و ماهر و استادان و مربیان و معلمان معتقد» است. اما مشخص نیست که این نهاد چطور و در چه سطحی می‌تواند در امور آموزشی دخالت کند. برای مثال، تأسیس مدارس شاهد و آموزش از راه دور جزئی از مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی است. مشکل این است که چون مدارس شاهد توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی تأسیس شده، هیچ نهاد دیگری نمی‌تواند برای حذف یا تغییر این مدارس کاری انجام دهد. به عبارت دیگر، مجلس و شورای عالی آموزش و پرورش در مدرسی که شورای عالی انقلاب فرهنگی تأسیس کرده، هیچ نقشی ندارند و نمی‌توانند درباره‌ی آنها تصمیم بگیرند. آشفتگی درگیری مراجع متنوع تصمیم‌گیری در مورد مدارس سمپاد (سازمان ملی استعدادهای درخشان) نیز نمونه‌ی دیگری از همین مشکلات است. بی‌نظمی و آشفتگی به حدی است که برخی مدارس هم هوشمندند، هم قرآنی و هم غیرانتفاعی؛ مدرسی نیز وجود دارد که هم هیئت امنایی‌اند، هم هوشمند و هم دولتی. و این وضعیت بغرنج، خانواده‌ها را سردرگم کرده است.

مشکلات مدارس دولتی و غیردولتی

در پژوهش «بررسی کارکردهای آشکار و پنهان تنوع و چندگونگی مدارس» می‌خوانیم که «مدارس عادی دولتی امروزه انبانی از دانش‌آموزان بی‌انگیزه و برگشت‌خورده از مدارس خاص‌اند، در حالی که سرمایه‌گذاری اصلی نظام آموزشی باید مبتنی بر ارتقاء و کیفیت‌بخشی این نوع از مدارس باشد.» این تحقیق در مورد «مدارس نمونه» تأکید می‌کند که این مدارس قرار بود در مناطق محروم گسترش یابد و «شایسته‌ی نظام آموزشی ما نیست که به قیمت رفع مشکلات مالی آموزش و پرورش از شیوه‌ی فریب مردم برای توسعه‌ی این مدارس استفاده کند تا جایی که

در بعضی مناطق ضعیف‌ترین و بی‌کیفیت‌ترین مدارس منطقه را با تابلوی نمونه‌ی دولتی بدون توجه به زیرساخت و امکانات به‌عنوان مدرسه‌ی نمونه‌ی دولتی به مردم معرفی کرده‌اند. «مدارس نمونه‌ی دولتی، یک نوع مدرسه‌ی دولتی-خصوصی است که دانش‌آموزانش با امتحان انتخاب می‌شوند. این مدارس نسبت به مدارس غیرانتفاعی، شهریه‌ی کمتری از دانش‌آموزان می‌گیرند و بخشی از هزینه‌هایشان از سوی دولت تأمین می‌شود.

مراجع گوناگون تصمیم‌گیری در ایران بیش از بیست نوع مدرسه تأسیس کرده‌اند

از دیگر مدارس فعال در ایران می‌توان از مدارس شاهد و ایثارگران نام برد که امکانات دولتی بیشتری را در اختیار حامیان جمهوری اسلامی قرار می‌دهند. هدف این مدارس ترغیب دانش‌آموزان به «فرهنگ و ارزش‌های شهادت و ایثارگری» است؛ این مدارس وظیفه دارند که نیروهایی متعدد به ارزش‌ها و نمادهای انقلابی و اسلامی را تربیت کنند. هرچند دیگر دانش‌آموزی در میان فرزندان شهدا و ایثارگران وجود ندارد اما شورای عالی آموزش و پرورش قادر به حذف این مدرسه‌ها نیست زیرا مجوز مدارس شاهد را شورای عالی انقلاب فرهنگی صادر کرده است و تنها این نهاد می‌تواند این مدارس را حذف یا در اهداف و برنامه‌های آنها تجدیدنظر کند.

مدارس غیردولتی بیشتر بر دانش‌آموزان متمرکزند نه بر مدیریت محتوایی آموزش. به عبارت دیگر، دانش‌آموز صرفاً عضوی منفعل و دریافت‌کننده‌ی خدمات آموزشی است و مشارکت‌های مردمی هم تنها در پول خلاصه می‌شود و خانواده‌ها در مدیریت مدارس و نحوه‌ی آموزش نقشی ندارند. به نظر پژوهشگران، تأسیس مدارس غیرانتفاعی با اهدافی صرفاً اقتصادی «منجر به نزول کیفیت آموزشی و تربیتی در سطوح مختلف آموزش و پرورش شده است.»

مخالفتان و موافقان مدارس غیرانتفاعی

موافقان می‌گویند که گسترش مدارس غیرانتفاعی به افزایش کیفیت آموزشی و ارتقای عملکرد تحصیلی دانش‌آموزان مدارس دولتی می‌انجامد اما مخالفان می‌گویند که گسترش

مدارس غیرانتفاعی به کاهش کیفیت آموزشی و افت عملکرد تحصیلی دانش‌آموزان در مدارس دولتی انجامیده است. مطالعات مرکز پژوهش‌های مجلس نشان می‌دهد که فرزندان فقرا که در مدارس دولتی درس می‌خوانند در مقابل دانش‌آموزان مدارس غیرانتفاعی، انگیزه‌ی کمتری برای پیشرفت دارند و خود را «غیرمستعد، فقیر، تنبل، کم‌درآمد و کم‌هوش» می‌شمارند؛ «از این جهت گفته می‌شود که وجود مدارس غیرانتفاعی، موجب کاهش کیفیت در مدارس دولتی می‌شود.»

به بیان روشن‌تر، مدارس غیرانتفاعی مبتنی بر نابرابری اقتصادی است و تساوی امکانات و عدالت آموزشی را کاهش می‌دهد. هرچه پول و منزلت اجتماعی کمتری داشته باشید شانس کمتری برای بهبود وضع خود از طریق آموزش و پرورش خواهید داشت. عجیب نیست که دانش‌آموزان مدارس غیرانتفاعی در مقایسه با دانش‌آموزان مدارس دولتی در آزمون ورودی دانشگاه‌ها موفق‌ترند.

بعضی از کارشناسان آموزشی حتی ایجاد مدارس ویژه‌ی افراد باهوش را هم نادرست می‌دانند و معتقدند که نباید فضای آموزشی را تفکیک کرد. به نظر آنها، در کنار برنامه‌ی آموزشی یکسان برای همه‌ی دانش‌آموزان، باید برای افراد باهوش برنامه‌های فوق‌العاده تدارک دید.

در سال ۱۳۴۸ وقتی اولین دبستان تیزهوشان تأسیس شد تنها بیست دانش‌آموز در آن تحصیل می‌کردند اما پس از تأسیس «سازمان ملی پرورش استعدادها درخشان» در سال ۱۳۶۷، تعداد دانش‌آموزان این مدارس از ۱۲۳۴۰ نفر به بیش از ۱۳۰۰۰۰ نفر رسیده است.

به نظر منتقدان، این مدارس از یک سو توانایی تعامل اجتماعی و برقراری ارتباط را در دانش‌آموزان تیزهوش کاهش می‌دهند و با تحمیل انتظارات بیش از حد بر این دانش‌آموزان، آنان را دچار سرخوردگی و افسردگی می‌کنند. از سوی دیگر، جداسازی افراد کم‌هوش و باهوش، انگیزه‌ی پیشرفت را در دانش‌آموزان عادی کاهش می‌دهد.

پیامدهای اجتماعی تنوع مدارس

مراجع گوناگون تصمیم‌گیری در ایران بیش از بیست نوع مدرسه تأسیس کرده‌اند که از میان آن‌ها دوگانه‌های مدارس دولتی-غیردولتی و مدارس دانش‌آموزان عادی-دانش‌آموزان تیزهوش به دلیل دامنه‌ی تأثیرشان بیش از بقیه جلب توجه کرده‌اند. کارشناسان آموزشی معتقدند که وقتی برای آموزش قیمتی تعیین شود برابری فرصت آموزش از بین می‌رود.

نگرش اقتصادی به آموزش به افزایش نابرابری در جامعه می‌انجامد، به این صورت که خانواده‌های ثروتمند فرزندان خود را به مدارس غیردولتی با امکانات فراوان می‌فرستند و این نابرابری سبب می‌شود که فارغ‌التحصیلان این مدارس فرصت بیشتری در آموزش عالی داشته باشند و شغل بهتری را نیز به دست آورند. به تعبیر دیگر، این روند نابرابری و تبعیض را در جامعه نهادینه می‌کند.

اگر نابرابری آموزشی را به سه بُعد جغرافیایی، جنسیتی و اجتماعی-اقتصادی تقسیم کنیم این شیوه‌ی آموزش باعث عقب‌ماندگی تحصیلی می‌شود که نتیجه‌اش از دست رفتن فرصت‌ها و مزایای اجتماعی است. آموزش و پرورش نهادی است که باید با تأمین امکانات آموزشی و شرایط برابر در مدارس، نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی را کاهش دهد یا دست‌کم از افزایش شکاف و نابرابری جلوگیری کند.

پیش از انقلاب، مدارس ملی خصوصی بودند و با تکیه بر منابع مالی مؤسسان یا دریافت شهریه اداره می‌شدند اما محتوای درسی آن‌ها به صورت متمرکز از سوی آموزش و پرورش ارائه می‌شد. در آن زمان، کیفیت آموزشی برای مدارس شهرت و اعتبار فراهم می‌کرد. برای مثال، دبیرستان البرز به تعبیر امروزی مدرسه‌ای غیرانتفاعی بود که از دانش‌آموزان شهریه می‌گرفت. در آن زمان، مدارس اسلامی، مدارس بزرگسالان و مدارس استثنایی هم فعالیت داشتند و به عقیده‌ی کارشناسان مرکز پژوهش‌های مجلس، «آموزش و پرورش پیش از انقلاب با چنین دسته‌بندی نسبتاً ساده‌ای اداره می‌شد.»

انقلابیون که با نابرابری و تبعیض در آموزش مخالف بودند و از عدالت و برابری اجتماعی سخن می‌گفتند، مدارس ملی را تعطیل کردند اما در ۴۵ سال گذشته مدارس متنوعی با

ویژگی‌های «انتسابی و اکتسابی» تأسیس کرده‌اند. به گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، این «تقسیم‌بندی‌ها از مرز تقسیم‌بندی‌های درآمد و پایگاه اقتصادی خانواده‌ها فراتر رفته و به تقسیم‌بندی‌های منزلتی و تقسیم‌بندی بر پایه‌ی قدرت و تفاوت گروه‌های اجتماعی نیز سرایت کرده است.»

اکنون بیش از بیست نوع مدرسه‌ی فعال در ایران وجود دارد — مدارس دولتی، نمونه‌ی دولتی، هیئت امنایی، غیرانتفاعی، شاهد، تیزهوشان، ایثارگران، وابسته به دستگاه‌ها، عشایری، شبانه‌روزی، بزرگسالان، بین‌المللی، قرآنی، علوم و معارف اسلامی، استثنایی، ورزش، هوشمند، آموزش از راه دور، و تطبیقی که به آشفتگی تمام‌عیار در نظام آموزشی انجامیده است.

برخلاف تصور مادری که می‌خواست فرزندش را در دوره‌ی پیش‌دبستانی مدرسه‌ای در منطقه‌ی پاسداران ثبت‌نام کند، حالا پول به‌تنهایی حلال مشکل نیست. چند روز پس از گفت‌وگو با مدیر و امتحان گرفتن از کودک، به این مادر خبر دادند که فرزندش برای ثبت‌نام در آن مدرسه واجد شرایط لازم نیست. پدر و مادر به چند مدرسه‌ی دیگر سر زده‌اند اما شش ماه مانده به آغاز سال تحصیلی، ظرفیت همه‌ی پیش‌دبستانی‌ها پر شده است. آن‌ها ناگزیر به یکی از آشنایان خود متوسل شده‌اند تا شاید مسئولان مدرسه با «پارتنری بازی» فرزندشان را ثبت‌نام کنند. به عبارت دیگر، برای ثبت‌نام در مدارس غیرانتفاعی هم باید مبلغ هنگفتی بپردازید و هم باید پارتنری داشته باشید. این وضع کمابیش در دوره‌های دبستان و دبیرستان هم وجود دارد. این مدارس ظرفیت محدودی دارند و به همین دلیل، معدل بالا شرط اول پذیرش در این مدارس است. معلمان این مدارس از میان باتجربه‌ها انتخاب می‌شوند، امکانات بیشتری نسبت به مدارس دولتی دارند و کلاس‌های فوق برنامه برای دانش‌آموزان برگزار می‌کنند.

به اختصار باید گفت که توزیع نابرابر سرمایه به توزیع نابرابر دانش می‌انجامد. در جامعه‌ای که یک سوم از اعضایش زیر خط فقر زندگی می‌کنند، اکثر خانواده‌های ایرانی فقط به مدارس دولتی دسترسی دارند، تازه اگر دانش‌آموزان در نیمه‌ی راه

برای کمک به تأمین مخارج خانواده درس را رها نکنند.

منابع:

- بررسی کارکردهای آشکار و پنهان تنوع و چندگونگی مدارس (با توجه به اهداف مصوب) پژوهشکده‌ی مطالعات توسعه‌ی سازمان جهاد دانشگاهی تهران (به سفارش شورای عالی آموزش و پرورش)، ۱۳۹۳

- زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی، مرحوم میرزا حسن رشیدیه، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، آبان ۱۳۸۶

- بررسی تاریخی تنوع مدارس در ایران (ملاحظات سیاست‌گذاری)، مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۹۹

- گونه‌شناسی مدارس در نظام آموزش و پرورش ایران (با تأکید بر تحلیل اجتماعی پیامدهای آن)، مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۹۵

- اظهار نظر کارشناسی درباره‌ی حذف تنوع مدارس در نظام آموزش و پرورش ایران، مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۹۸

- اسفندیار معتمدی، مدارس میسیونرها در ایران (آغاز ارتباط ایران با اروپا)، فصل‌نامه‌ی گنجینه‌ی دارالفنون، شماره‌ی سیزدهم، بهار ۱۴۰۰

- ولی خلیلی، در جستجوی خوشبختی (رؤیای کودکان در ایران)، کتاب تراژدی، شماره‌ی دهم، شهریور ۱۴۰۲

- حسین امید، تاریخ فرهنگ آذربایجان، جلد اول، اسفند ۱۳۳۲

- قانون اساسی معارف، مجلس شورای ملی، مصوب نهم عقرب ۱۳۹۰

- قانون شورای عالی معارف، مجلس شورای ملی، مصوبه‌ی ۲۰ حوت ۱۳۰۰ خورشیدی

- قانون راجع به رسمیت مدارس ملی، مجلس شورای ملی، مصوب ۲۰ مهر ۱۳۰۹

- قانون تأسیس مدارس غیرانتفاعی، مجلس شورای اسلامی، ۵ خرداد ۱۳۶۷

انقلابی که با دو ترانه آغاز شد

– هدفی که تنها راه دستیابی به آن از دنیای سیاست می‌گذشت.

علاوه بر این، آنها باید نیروهای مسلح پرتغال را به اطاعت از اراده‌ی مردم وامی‌داشتند، امری که مستلزم گذار به دموکراسی بود. وقتی آوریل فرا رسید، این درجه‌داران برنامه‌هایی برای سرنگون کردن حکومت تدارک دیده بودند که مسئولیت هماهنگ کردن آنها را سرگرد اتللو ساریوا در کارواپو بر عهده داشت.

در آن زمان، کارلوس آلمادا کونتریراس، افسر رابط این جنبش در نیروی دریایی، در مرکز ارتباطات نیروی دریایی خدمت می‌کرد. این مرکز در

وزارتخانه‌ی نیروی دریایی، واقع در اطراف «میدان کومرس» لیسبون و مُشرف به رودخانه‌ی تاگوس، قرار داشت. کارواپو وظیفه‌ی حل مشکلی را بر عهده‌ی او گذاشته بود.

«این برنامه‌ی عملیات است، که با دست، یا حتی گاه شفاهی، [بین اعضای جنبش] توزیع شده است – اما باید، کمی پیش از آغاز عملیات، به همه در سراسر کشور خبر بدهیم که "این برنامه به زودی شروع می‌شود... انصرافی در کار نیست."»



پنجاه سال قبل، زنجیره‌ای از رویدادهای استثنائی که با پخش دو ترانه از شبکه‌های رادیویی آغاز شد، به سقوط نظام دیکتاتوری در پرتغال انجامید.

می‌گذشت وضعیت متزلزل‌تر می‌شد. با ادامه‌ی جنگ، تلاش شدید ارتش پرتغال برای اعزام تعداد بیشتری از درجه‌داران به جبهه‌های نبرد با واکنش منفی افسران ستادی زیردستی روبه‌رو شد که به مخالفتی سازمان‌یافته برخاستند.

این مخالفت سازمان‌یافته داخلی به سرعت به نیروی سیاسی کارگشته و منسجمی تبدیل شد که به «جنبش نیروهای مسلح» شهرت یافت. شمار زیادی از این افسران با یکدیگر هم‌عقیده بودند که جنگ باید پایان یابد.

ترانه‌ی پرتغالی‌ای که در ۶ آوریل ۱۹۷۴ در مرحله‌ی نهایی مسابقه‌ی آواز یوروویژن اجرا شد هیچ موفقیتی کسب نکرد.

در آن شب، ترانه‌ی «بعد از آن خداحافظی»، با اجرای پائولو در کارواپو، و شعر ژوزه نیرا، به زحمت سه امتیاز کسب کرد و به طور مشترک با ترانه‌های نروژی، آلمانی و سوئیدی در قعر جدول قرار گرفت. تنها چیزی که اندکی از سنگینی بار این شکست کاست این واقعیت بود که در آن سال گروه سوئدی «آبا» با ترانه‌ی دلنشین «واترلو» تاج پیروزی را بر سر نهادند.

هرچند آثار در کارواپو همچون رقبای شناخته‌شده‌تر سوئدی‌اش به جدول آهنگ‌های پرفروش راه نیافت اما ترانه‌ی «بعد از آن خداحافظی» میراث متفاوتی از خود بر جا گذاشت – تنها چند هفته‌ی بعد، این ترانه مسیر تاریخ را تغییر داد.

در سال ۱۹۷۴، بحران در نیروهای نظامی پرتغال به اوج رسیده بود. پرتغال سیزدهمین سال جنگی استعماری در سه نقطه‌ی آفریقا را سپری می‌کرد، و رژیم ناسیونالیست افراطی خودکامه‌ی «استادو نوو» (حکومت نوین) مجبور شده بود که برای حفظ سلطه‌ی خود نیروهای زیادی را به آفریقا اعزام کند. هرچه



مردم در خیابان‌های لیسبون پس از «انقلاب میخک»، ۲۵ آوریل ۱۹۷۴، عکس: ژان-کلود فرانکولون/گاما-رافو/گتی ایمجز



پائولو د کاروایو در حال اجرای ترانه‌ی «بعد از آن خداحافظی» در مسابقه‌ی آواز یوروویژن در سال ۱۹۷۴. عکس: شاترستاک

اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ تمام شده و خودش هم بارها به علت فعالیت‌هایش به زندان افتاده بود. ترانه‌های آفونسو در میان سربازان و افسران درگیر جنگ در آفریقا به شدت محبوب بود و آن‌ها این اشعار را دست‌مایه‌ی انتقاد از بی‌کفایتی مقامات مافوق می‌کردند.

در ابتدا، اعضای جنبش ترانه‌ی «پنج نفر دیگر را هم با ما همراه کن» را برگزیده بودند - اما مشکل از همین‌جا آغاز شد. دستگاه سانسور دولتی پخش این ترانه‌ی آفونسو را ممنوع کرده بود. افزون بر این، رابط جنبش در شبکه‌ی رادیویی «ال‌ای‌بی» نگران پخش هرگونه ترانه‌ی اعتراضی بود - چنین کاری ممکن بود که بیش از حد جلب توجه کند.

در حالی که چیزی به زمان از پیش تعیین‌شده‌ی کودتا نمانده بود، کاروایو پیشنهاد کرد که گوینده‌ی رادیو ترانه‌ی دیگری را انتخاب کند - «چیزی معمولی» که مایه‌ی تعجب و حیرت نشود. گوینده‌ی رادیو ترانه‌ی «بعد از آن خداحافظی» را برگزید.

این ترانه از نظر سیاسی مناقشه‌انگیز نبود اما ترانه‌سرایش، نیز، فعالیت سوسیالیست بود که صفحات موسیقی آفونسو برای شرکت «اورفه» را تولید کرده بود. از طرف دیگر، «رادیو رنسانس» می‌توانست عواقب پخش ترانه‌ی کمی تند و تیزتری را تحمل کند - سرانجام افسران ارتش بر سر ترانه‌ی «گراندولا، ای شهر سوخته در زیر آفتاب» توافق کردند - یکی از آثار آفونسو که در فهرست ترانه‌های ممنوع قرار نداشت اما با این حال از آزادی، مبارزه و همبستگی سخن می‌گفت.

کوتاهی معلوم شد که «ال‌ای‌بی» فقط منطقه‌ی لیسبون بزرگ را پوشش می‌دهد. این ایستگاه می‌توانست علامت آغاز عملیات در پایتخت را ارسال کند، و «رادیو رنسانس» هم می‌توانست بقیه‌ی کشور را باخبر سازد. در مورد ترانه‌ها، رهبران جنبش با یکدیگر هم‌عقیده بودند - آن‌ها به دنبال ترانه‌هایی نمادین بودند که گویای دیدگاهشان درباره‌ی پرتغال باشد.

از مدت‌ها قبل نوعی سنت موسیقی «مداخله‌جویانه» در میان مخالفان دیکتاتوری سرکوبگر پرتغال وجود داشت که ژوزه «زکا» آفونسو، خواننده‌ی ترانه‌های محلی، یکی از نمایندگان آن بود.

آفونسو، که با گروه‌های چپ‌گرای انقلابی زیرزمینی ارتباط داشت، ترانه‌های اعتراضی تند و تیز پرشماری خوانده بود که بسیاری از آن‌ها توسط دستگاه سانسور دولتی ممنوع شده بود. مخالفت او با دیکتاتوری به قیمت از دست دادن شغل معلمی‌اش در

پنجاه سال بعد، کونتریراس می‌گوید که مشکل این بود که باید «پیامی به سراسر کشور می‌فرستادند تا آغاز عملیات را تأیید کنند.»

او می‌افزاید: «سامانه‌های ارتباطی سه شاخه‌ی نیروهای مسلح - نیروی زمینی، نیروی دریایی و نیروی هوایی - با یکدیگر مرتبط نبود، و بنابراین نمی‌توانستیم از آن‌ها استفاده کنیم. در آن لحظه بود که به یاد چیزی افتادم که در کتابی خوانده بودم.»

در سفری به اسپانیا، نسخه‌ای از کتاب **سغید درباره‌ی تغییر دولت در شیلی**، را به کونتریراس اهدا کرده بودند. این کتاب، که توسط آگوستو پینوشه گردآوری شده بود، ماجرای کودتای نظامی جدید در شیلی را شرح می‌داد. در این کتاب به سامانه‌ی هشدار نظامی‌ای اشاره می‌شد که بر اساس توافق قبلی، مجموعه‌ای از ترانه‌های عامه‌پسند را از طریق ایستگاه‌های رادیویی غیرنظامی پخش کرده بود.

اگر اعضای جنبش می‌توانستند یکی از شبکه‌های رادیویی سراسری پرتغال را متقاعد کنند که در زمان از پیش تعیین‌شده‌ای ترانه‌ی خاصی را پخش کند، همین می‌توانست علامت آغاز عملیات باشد.

اما کدام شبکه و کدام ترانه؟ کاروایو سرچوخه‌ای را می‌شناخت که در جنگ زیر دست او خدمت کرده بود و حالا یکی از گویندگان شبکه‌ی «ال‌ای‌بی» [1] بود.

کونتریراس هم با روزنامه‌نگاری به نام آلوارو گوئرا آشنا شده بود که با ایستگاه کانولیک «رادیو رنسانس» و تهیه‌کنندگان برنامه‌ی شبانه‌ی متروقی «لیمیت» تماس داشت.

دسترسی به دو ایستگاه رادیویی خوب بود، به‌ویژه چون پس از مدت



اهالی یکی از محله‌های کارگری لیسبون پس از کودتای منتهی به سقوط دیکتاتوری در آوریل ۱۹۷۴. عکس: آژانس فرانس پرس/گتی ایمجز

با وجود این، با توجه به اینکه قرار بود کسی تا آخرین لحظه از این توطئه آگاه نشود، رابطین جنبش در برنامه‌ی «لیمیت» مجبور شدند که به سرعت دکلمه‌ی بیت اول را به‌عنوان مقدمه ضبط کنند، تا بتوانند آن را به شکلی ظاهر فریب در بخش شعر برنامه بگنجانند.

در ساعت ۱۰:۵۵ دقیقه‌ی شب ۲۴ آوریل ۱۹۷۴، صدای ژوآئو پائولو دینیز، که پائولو د کاراویو و ترانه‌ی «بعد از آن خداحافظی» را معرفی می‌کرد، در لیسبون و حومه‌اش پیچید. هرچند کونتریراس، رابط جنبش در نیروی دریایی، ظاهراً در محدوده‌ی تحت پوشش این ایستگاه رادیویی بود اما چیزی از رادیوی خود نشنید - یکی از همکاران درجه‌دارش در مرکز شهر مجبور شد به او تلفن بزند تا بخش ترانه را تأیید کند.

پس از آن کونتریراس به گوئرای روزنامه‌نگار چراغ سبز نشان داد تا با انوموبیل مسافت کوتاهی را طی کند و به «رادیو رنسانس» برود و از بخش ترانه‌ی «گراندولا، شهر من» اطمینان حاصل کند. نزدیک بود که همکار صدابردار گوئرا، ژوآئو پائولو کوئلو، که از ماجرا خبر نداشت کل نقشه را نقش‌برآب کند و یک نوار تبلیغات بازرگانی را به جای «گراندولا، شهر من» پخش کند.

مانوئل توماس، تنها شخص دیگری در اتاق که از توطئه کاملاً آگاه بود، دست

صدابردار را هل داد و او را مجبور کرد که نوار را عوض کند - درست به موقع. در ساعت ۱۲:۲۰ دقیقه‌ی بامداد ۲۵ آوریل ۱۹۷۴، ترانه‌ی «گراندولا، شهر من» در سراسر پرتغال پخش شد و به این ترتیب «جنبش نیروهای مسلح» هر دو پیام خود را ارسال کرد. در سراسر کشور، عملیات نظامی هماهنگ‌شده به سرعت نیروهای دولتی را از پا درآورد و در نهایت به محاصره و تسلیم ماریسلو کائیتانو، نخست وزیر وقت، در مرکز لیسبون انجامید.

وقتی اعضای جنبش با اشغال ایستگاه‌های رادیویی اهداف خود را اعلام کردند، تعداد زیادی از غیرنظامیان به طور خودجوش در حمایت از درجه‌داران به خیابان‌ها سرازیر شدند.

کمتر از ۲۴ ساعت پس از پخش اولین پیام از رادیو، قدیمی‌ترین نظام دیکتاتوری در اروپا سقوط کرده و گذار پرتغال به دموکراسی آغاز شده بود. این رویداد به «انقلاب میخک» شهرت یافت زیرا مردمی که به خیابان‌ها سرازیر شده بودند به طور خودجوش به سربازان گل هدیه می‌دادند.

هر دو ترانه‌ی «بعد از آن خداحافظی» و «گراندولا، شهر من» برای همیشه در تاریخ پرتغال ثبت شدند. چنین امری برای پدیدآوردگان این دو ترانه، که هرگز تصور نمی‌کردند آثارشان چنین ماندگار شود، بسیار دلنشین بود.

وقتی مسابقه‌ی آواز یوروویژن سال ۱۹۷۵ آغاز شد پرتغال کشور بسیار

متفاوتی بود - بساط امپراتوری استعماری‌اش برچیده شده بود، چکمه‌ی فاشیسم دیگر گلوی مردم را نمی‌فشرد و خیابان‌ها سرشار از شور و حرارت انقلابی بود.

ترانه‌ی ارسال پرتغال به رقابت‌های آن سال در خور کشوری بود که به تازگی نظام دیکتاتوری بی‌رحمی را سرنگون کرده بود و مردمش داشتند در دنیای جدید جایگاهی برای خود پیدا می‌کردند. عنوان این ترانه «سپیده‌دم» و خواننده‌اش دوارته مینیس، یکی از همان افسران انقلاب آوریل بود که با سربلندی گل میخکی را در جیب بالای کتتش نهاده بود.

«سپیده‌دم» ترانه‌ای درباره‌ی پیروزی نهایی موسیقی و نور بر ظلمت بود، ترانه‌ای که در مسابقه‌ی آواز یوروویژن شانزدهم امتیاز کسب کرد و در رتبه‌ی شانزدهم قرار گرفت.

برگردان: عرفان ثابتی

الکس فرناندز مدیر تولید و نورپرداز تئاتر و نویسنده‌ی کتاب **انقلاب میخک: روزی که دیکتاتوری پرتغال سقوط کرد** است. آنچه خواندید برگردان این نوشته با عنوان اصلی زیر است:

Alex Fernandes, 'How Portugal's 1974 Eurovision entry toppled the country's fascist regime', *The Guardian*, 21 April 2024.

[1] Lisbon Associated Broadcasters

اشراق در آینه

دکتر اسماعیل نوری علا

سپیدی کاغذ؟

یا سیاهی سرمه ای که در خود ادامه دارد؟

شبانۀ رنگی یا طلوع غروب؟

چگونه طالع شدی از پشت ابر بارانی آنسان که درختان غافگیر

هنوز در نوش رگبارها تلو می خوردند

و تو در رگ خیس پس از توفان

شراب تلخی بودی

وقتی پیاله های لب پریده

در گنجه های سوخته

همسرایان مهمه می شدند

دهانی نیم گشوده بودی

در سکوت سپید روزهای سیاه

آوازی حزین که زمزمه می شد

در جشن کاهنده غروب های مدام

سیاهی کمندی آیخته بردیوار اشتیاق و

در حسرت شکار

و در مشام اش عطری از دیروز

بسوی فرداهای آبی پر می کشید

آهو بودی، پلنگ تیز دندان

کنده کاری شیری بر سنگ های قدیمی

شمشیری نشسته در قاب تمبر پستی

و شعله بلندی بر دست نوشته پاکتی

که از سبز تا سرخ را مرزی از سپیدی

می کشید

شتاب می کردی، همچون ساحری

که اورادش را به دست فراموشی

سپرده باشد

و بادمهرگان برچهره بی تفاوتی هات

مانده بودی

صحیفه ای از برگ خزان رادر قدومت

ورق می زد

فانوس تپنده شب بودی

در دریای چشم های گمشده

شرع می کشیدی، بسوی افق های

خال مخال

لخت و لخت، با موج های سپید و

نسیم شور

بسوی سبز های آسمان های فرو

ریخته

بسوی انتظاری که تن به آفتاب غروب

داده بود

بسوی علامت های پرسشی که

میان شن های باستانی ولو شده بودند

بسوی گوش ماهی های سمجی که

ترانه هایت را، تکرار کنان، در خود می

خوابانند

و آنگاه بود که ماه بر آمد و

شب نیامد.

انتخابات به سبک دیکتاتورها

استالین: «در انتخابات آن هابی که آرا را می‌خوانند اهمیت دارند نه آن هابی که آرا را به صندوق می‌ریزند.»



ماندلشتام به همسرش گفت: «درست است که این انتخابات آزاد و دموکراتیک نیست اما برای شروع خوب است، چون به هر حال مردم یک صندوق اخذ رای می‌بینند و یک برگه رای و در نتیجه با ملزومات رای دادن آشنایی اولیه پیدا می‌کنند و در آینده به تدریج معایب فعلی برطرف خواهد شد و عاقبت انتخابات واقعی برگزار خواهد شد.»

اما ماندلشتام اشتباه می‌کرد. خودش چند سال بعد در اردوگاه کار اجباری به دستور استالین کشته شد و نظام شوروی هم تا دهه‌ها بعد، تا زمان سرنگونی‌اش، به همین انتخابات‌های ظاهری و دروغین ادامه داد.

استالین باید تشخیص می‌داد نهایتاً پس از شمارش آرا اسامی چه کسانی باید به عنوان دارندگان بیشترین آرا اعلام شود.

یک بار خودش نفر ششم شده بود اما دستور داد که اسمش به عنوان نفر اول اعلام شود و البته بعداً هم ترتیبی داد تا هفتاد درصد اعضای آن کنگره را که پنج درصد نمایندگانش جرات کرده و روی اسمش ضربدر کشیده بودند سر به نیست شوند. باری، حتماً این جمله معروف استالین را شنیده‌اید: «در انتخابات آن هابی که آرا را می‌خوانند اهمیت دارند نه آن هابی که آرا را به صندوق می‌ریزند.» انتخابات اعضای کنگره و نهادهای پایینی حزب نیز به همین منوالی بود که خدمتتان عرض کردم.

اما با این حال، موقعی که استالین صندوق رای را برپا کرد و مردم (یا در واقع کمونیست‌ها) را فراخواند که فعلاً در انتخابات شرکت کنند. برخی از روشنفکران آن زمان، از جمله اوسپ ماندلشتام و بوریس پاسترناک، فریب ظواهر را خوردند و انتخابات استالینی را به رغم همه کم و کسری‌هایش «امری مثبت» ارزیابی کردند.

استالین، دیکتاتور شوروی، اینطوری #انتخابات برگزار می‌کرد. مثلاً کمیته مرکزی حزب کمونیست (حزب حاکم) نیاز به دویست و پنجاه و سه عضو داشت که باید از بین چهار هزار نماینده حاضر در کنگره حزب انتخاب می‌شدند. استالین با مشاورانش اسامی دویست و پنجاه و سه کمونیست معتقد و ملتزم به خط عمومی حزب (یعنی شخص خودش) را تعیین می‌کرد و دستور می‌داد اسامی آن‌ها را روی برگه رای چاپ کنند و سپس برگه‌های رای بین چهار هزار نماینده کنگره توزیع می‌شد. توجه کردید؟ دویست و پنجاه و سه نفر باید انتخاب می‌شدند و روی برگه رای هم فقط اسامی دویست و پنجاه و سه «نامزد» درج شده بود. یعنی فقط کفایت می‌کرد که فرد به خودش رای بدهد تا با همین یک رای انتخاب شود. «پرشور» بودن انتخابات استالین در این بود که شما به عنوان رای‌دهنده می‌توانستید روی اسم نامزدهای غیرموردعلاقه خودتان ضربدر بزنید. در پایان هر کس که ضربدر کمتری دریافت کرده بود در بالای فهرست برگزیدگان قرار می‌گرفت. البته این هم قطعی نبود چون

تنهاتر از ماه

ساطور بر دنده‌هایش می‌کوبیدند. با ساطور بر ستون فقراتش می‌کوبیدند. با ساطور بر استخوان‌هایش می‌کوبیدند. یک نفر دل و جگرش را تو هوا بلند کرده بود و تکان می‌داد، مردم از شادی هیاهو می‌کردند.

-هیچ گرگی استخوان‌های جانوری را خرد نمی‌کند. هیچ گرگی دست و پای جانوری را نمی‌بندد تا بعد به او حمله کند، هیچ گرگی قدرت دفاع را از شکار خود نمی‌گیرد. هیچ گرگی موفق دریدن شکار خود شادی نمی‌کند.

مادر از درد و اندوه ناله‌های تلخی سر داد. پوزه‌اش را رو به آسمان خاکستری گرفت و نالید. مردم سر بلند کردند که ما را ببینند. ما خود را مخفی کرده بودیم. آن‌ها با وحشت کوه‌ها و تپه‌های پیرامون را دید می‌زدند و با صدای بلندی می‌گفتند:

-گرگ‌ها...! گرگ‌های درنده...!

تا شب که پرنده‌ها در لانه‌های خود پلک‌هایشان را بر هم نهادند، در بیشه‌های پیرامون آبادی، تاکستان‌ها، چنارستان‌های برهنه، پلک‌هایم و طعمه‌ای نیافتیم. حتا کنار رودخانه هم رفتیم شاید موش درشتی را بیابیم اما انگار تکاپوی ما بی‌فایده بود. بر شاخه‌ها میوه‌ای هم نمانده بود که من از درختان بالا بکشم و شکم خود را از رنج گرسنگی برهانم. انسان‌ها همه چیز را برای خود می‌خواهند، فکر نمی‌کنند از آنچه که طبیعت در اختیار موجودات زنده گذاشته جانداران دیگر هم باید سهمی ببرند. چقدر خودخواه‌اند این انسان‌ها!

شب از درد گرسنگی بر خود می‌پیچیدیم و می‌نالیدیم. کنار آبادی رفتیم که شاید خر ویلان یا سگی را بیابیم و او را توی تنگه‌ای بکشانیم و بخوریم. گرد آبادی چرخ خوردیم. چراغ‌ها روشن بودند. سگ‌ها به عوعو افتادند. آه این خائنان، در پناه تفنگ و چراغ‌ها، چه پارسی می‌کنند!... در تیرگی شب گرد آبادی و در پناه کومه‌های خاکستر و کاهدان‌ها و درختان چرخیدیم. مادر به هیچ سگی و به هیچ انسانی اهمیت نمی‌داد. گاه خودش را نشان می‌داد شاید سگی را تحریک کرده و از روی پشت بام پایین بکشاند و گلویش را در نبردی برابر پاره کند.

می‌گذشت، من نمی‌توانستم. او به راحتی از سینه‌ی کوه بالا می‌کشید، من به سختی و دشواری می‌توانستم. چشمان مادر در تیره ترین شب‌ها مانند زمرد می‌درخشید و همه چیز را می‌دید، من به قدرت او نمی‌دیدم. او بسیار هوشیارتر از من بود. او هر صدایی را می‌شنید، من به خوبی او نمی‌توانستم بشنوم.

مادر سرش پائین بود و رد خرگوش را می‌بویید. من خرگوش را کنار بوته‌ای دیدم. باصدایی که از گلویم برآوردم و مادر معنی آن را می‌دانست او را متوجه خرگوش کردم. مادر به سوی خرگوش دوید. نرم و سبک، انگار بوته‌ای که باد آن را بغلتاند. پاهای من در برف‌ها گاه تا زانو فرو می‌رفت. خرگوش رم کرد و مانند تکه‌ای برف در میان شیاری محو شد. مادر از سر نومی‌دی پیرامون خود را پایید، سرش را پایین افکند و رو به جلوه حرکت خود ادامه داد.

نیمروز به حواشی یک آبادی رسیدیم. بر فراز تپه‌ای، خود را در پس انبوه بوته‌ها و درختان مخفی کردیم. مردم دور میدان آبادی حلقه زده بودند. چند نفر گاو درشتی را کشان کشان به وسط میدان آوردند. گاو پوستش حنایی بود و پوزه‌اش سیاه و پیشانی‌اش سفید. درشت و رشید. با چه صلابتی راه می‌رفت!... با چه غرور و متانتی!... مردانی دست و پاهای گاو را با طناب محکم به درخت تئومند میدان بستند. گاو از وحشت ماغ کشید. سلاح با کارد تیز و بلندی به سوی گاو رفت. آستین‌هایش را بالا زده بود. گاو با دیدن کارد و سلاح نعره کشید. سلاح کف یک دستش را زیر پوزه‌ی گاو گذاشت و تیغی کارد را بر گلویش کشانند. گاو از درد نعره کشید و دست و پا بر زمین کوبید. مردی دهان گاو را بست که نالند. خون گاو برف‌ها را سرخ کرد. بعد پوستش را کردند. وقتی پوست او را می‌کنند مردم می‌خندیدند. آنگاه او را، همچنان که از شاخه‌های قطور درخت آویزان بود، شقه شقه کردند. با

هر دو خسته بودیم. هر دو گرسنه. با خشم و نفرت، یال‌های برف‌گرفته و دشتی را که مانند پوست خرگوش سفید بود و تپه‌های بی‌برکت و خفته در زیر پوستین برف را در می‌نوردیدیم. خاموش و بی‌صدا، او در پیش و من در پی، حرکت می‌کردیم. نه احساس سرما و نه چشم بر راه‌های کوبیده شده. رد پنجه‌های مادر، پهن و گرد و خوفناک، بر برف‌ها نقش می‌بست. رد پاهای من، اما، هیچ خوفی بر نمی‌انگیخت. انگار در دست‌ها و پاهای مادر، که با پوزه‌ی سیاه و چشمان نافذ و گوش‌های حساس و تیز و دم خوابیده حرکت می‌کرد، رازی بود که جز من هرکسی معنای آن را می‌دانست، می‌رمید. اما رد پاهای من صاف و نرم بود.

همیشه او در پیشاپیش حرکت می‌کرد و من در پی او می‌دویدم، مگر اینکه شوخی‌اش گل می‌کرد و اجازه می‌داد مسافتی از او جلو بیوفتم. آنگاه روی دم خاکستری خود می‌نشست و به من خیره می‌شد و تا می‌خواستیم احساس غرور کنم و بر خود بیالم، مانند باد سر در پی‌ام می‌گذاشت، خودش را به من می‌رسانید و با ضربه‌ی ملایم پنجه‌اش مرا روی برف‌ها می‌غلتاند، آنگاه این من بودم که در پی او باید تنگه‌ها و گردنه‌های سرکش را می‌پیمودم.

روی تپه‌ای رد پاهای چندتا خرگوش برف‌ها را نقش انداخته بود. آن‌سوتر رد پاهای روباه جوانی. مادر پوزه‌ی سیاهش را به رد پاهای نزدیک کرد. بوی خرگوش تو هوا مانده بود، من بویی را که مادرم حس می‌کرد، حس نمی‌کردم. من از دست‌هایم می‌توانستم به خوبی استفاده کنم، از دست‌هایم. هیچ گرگی جرئت نمی‌کرد به ما نزدیک شود چون من چوب بر می‌داشتم و روی پوزه‌اش می‌کوبیدم یا سنگ درشتی را بلند می‌کردم و روی دنده‌اش می‌زدم.

مادر می‌توانست روی موجوداتی که ما را تهدید می‌کردند بپرد، من نمی‌توانستم. او از پیچ‌های مویی هم

اما او گفته بود که بروم. درهای خانه ها یکی یکی باز شد. آدمها با چراغ و تفنگها بیرون ریختند. سگها هم پشت بامها را ترک کردند. ماه زیر ابر رفته و سرمای شب دیگر مرا نمی لرزاند. اشک ریزان راهی تنگه های برهنه و تو در تو شدم. سگی سر در پی ام گذاشت و خودش را به من رساند. سنگ بزرگی را که به زمین چسبیده بود کندم و بر دهانش کوبیدم. زیاد هیاهو می کرد!... برگشت و دمش را لای پاهایش فرو برد و پا به فرار گذاشت. میان درختان پیچیدم و از تپه ای بالا کشیدم. بر فراز تپه، رو به ماه که تنها و سوگوار در محاصره ای ابرها بود، چنان تلخ و غمگین نالیدم که پوست بدنم سرتاسر دچار رعشه شد.

اکنون، نه در میان انسانها و نه در میان گرگها جانی نداشتم، مادر من مرده بود و من تنها تر از ماه شده بودم.

تنهاتر از ماه | منصور یاقوتی
عکس: منصور یاقوتی و علی اشرف درویشیان
@adabyatedigar



بخورم. پر گلویم بغض و پر دلم خشم و جانم لبریز از اندوه شده بود. از درد و اندوه می خواستم سرم را به سنگ یا به تنه ای درختی بکوبم. او مرا شیر داده بود و در پناه خود گرفته بود. من چطور می توانستم او را رها کنم که در خون خود غرق شده بود و چشمان روشن و مهربانش بر روی آسمان خاکستری اندوهگین و تنهائی ماه بسته شده بود؟ من چگونه می توانستم او را در میان مشتی جانور بی رحم رها کنم؟

پنجره ای باز شد. لوله ای تفنگی بیرون آمد. نعره ای گلویم را تکان داد. صدای رگبار گلوله توی دره های دوردست پیچید و مادر چندبار دور خود چرخید و روی برفها افتاد.

خون از چند جای بدن بیرون زد. یک رشته خون از گلویش روی گردنی که من آنقدر آن را می بوییدم و می بوسیدم لغزید. با زبانی که من آن را می فهمیدم به من گفت که: برو!... خودت را نجات بده!... اما نمی توانستم از سر جایم تکان



در ظلمت حقیقتی جنبشی کرد
در کوچه مردی بر خاک افتاد
در خانه زنی گریست
در گاهواره کودکی لبخندی زد.

آدمها هم تلاش حقیقت نند
آدمها هم زاد ابدیت اند
من با ابدیت بیگانه نیستم.

زندگی از زیر سنگ چین دیوارهای زندان بدی سرود می خواند.
در چشم عروسک های مسخ، شب چراغ گرایشی تابنده است.

شهر من رقص کوچه هایش را بازمی یابد.
هیچ کجا هیچ زمان فریاد زندگی بی جواب نمانده است. شهر
من رقص کوچه هایش را بازمی یابد.

احمد شملو

منشأ درد



کاری از مانا نیستانی

Mana Nisatani